

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زمانی و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعيدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اسلحجه و : اسعقاب الی ملجن مردود
 مُتکرین مُرتد دین زانیه را بید

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایبان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهی مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهی کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیای قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میکرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میکنند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میکنند بدعت را عدالت میکنند و مسلمان را شرک میکنند زیادت و تعدد است راست میکنند و مسلمان را کافر میکنند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهورهای با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مآسب را قبول ندارد و بیاید نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آید است که حرام بیاید نام نهاد مسلمانان گوشت مگ و خر و پتک و غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم مآسب ذکر کرده و آن هم انجمنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلامی مریدان و
فیسوک حاجی بعب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که قائل باشد حاجی بعب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند
سر بر سر نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

وَأُولَئِكَ يَفْرَحُ بِبَابِ الْجَنَّةِ فَيَقْتَرِبُونَ إِلَيْهِ
 لَهُ وَحَاوِيلُ لِيَاءِ الْعَمِيدِينَ الْفَيْقَةَ
 حَتَّى أَدْرُقَهُنَّ دُونَهُ وَهُوَ الَّذِي
 قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 تَحْنُ الْأَخْرُوقُ وَتَحْنُ السَّابِقُونَ
 قَوْمَ الْفَيْقَةِ وَإِنِّي قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ مَقْرُورٍ
 وَأَنَا حَبِيبُ اللَّهِ وَأَنَا قَائِدُ
 الْمُرْسَلِينَ وَالْأَخْفَرُ وَأَنَا خَاتَمُ
 النَّبِيِّينَ وَالْأَخْفَرُ وَأَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ
 خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
 مَعْرَفَةٍ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ
 فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 فِرْقَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
 قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 قَبِيلَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
 بِيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 بَيْتٍ فَأَنَا خَيْرٌ مِنْ قَوْمِي وَخَيْرٌ مِنْ بَيْتِي

تعالی و خستین کسی است که شگفتا گزود از وی
 قبر و خستین شفاعت کننده است و خستین
 کسی است که قبول کرده شود شفاعت و
 و خستین کسی است که گوید و زیارت را پیشاید
 حق تعالی برای و سه داوست بردارنده معلم
 سائش حق جل جلاله روز قیامت زیر علم و ست
 آدم و هر که جز داوست و داوست علی بن ابی طالب
 که فرموده است ما یمیم پسرینان و ایمیم پسرینان
 روز قیامت من گوینده ام گفتار را بامیفاخر
 و منم محبوب حق تعالی و منم کشته مرسلان و منم
 فخر و منم ختم کننده پیمان بران و منم
 محمد پسر عبدالمطلب پسر عبدالمطلب
 پسر ابراهیم خلیل و خلیل را پس گردانید مراد برترین ایشان
 پسر گردانید ایشان او گروه پس گردانید مراد برترین
 که برترین ایشانست پسر گردانید ایشان را
 قبیله قبیل پس گردانید مراد برترین قبایل
 گردانید ایشان خانه خانه پس گردانید مراد
 بهترین خانه ها را پس منم بهترین ایشان
 از روی و ذات و بهترین ایشان از روی خانه

وَأُولَئِكَ يَفْرَحُ بِبَابِ الْجَنَّةِ فَيَقْتَرِبُونَ إِلَيْهِ
 لَهُ وَحَاوِيلُ لِيَاءِ الْعَمِيدِينَ الْفَيْقَةَ
 حَتَّى أَدْرُقَهُنَّ دُونَهُ وَهُوَ الَّذِي
 قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 تَحْنُ الْأَخْرُوقُ وَتَحْنُ السَّابِقُونَ
 قَوْمَ الْفَيْقَةِ وَإِنِّي قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ مَقْرُورٍ
 وَأَنَا حَبِيبُ اللَّهِ وَأَنَا قَائِدُ
 الْمُرْسَلِينَ وَالْأَخْفَرُ وَأَنَا خَاتَمُ
 النَّبِيِّينَ وَالْأَخْفَرُ وَأَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ
 خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
 مَعْرَفَةٍ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ
 فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 فِرْقَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
 قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 قَبِيلَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
 بِيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 بَيْتٍ فَأَنَا خَيْرٌ مِنْ قَوْمِي وَخَيْرٌ مِنْ بَيْتِي

وَأُولَئِكَ يَفْرَحُ بِبَابِ الْجَنَّةِ فَيَقْتَرِبُونَ إِلَيْهِ
 لَهُ وَحَاوِيلُ لِيَاءِ الْعَمِيدِينَ الْفَيْقَةَ
 حَتَّى أَدْرُقَهُنَّ دُونَهُ وَهُوَ الَّذِي
 قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 تَحْنُ الْأَخْرُوقُ وَتَحْنُ السَّابِقُونَ
 قَوْمَ الْفَيْقَةِ وَإِنِّي قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ مَقْرُورٍ
 وَأَنَا حَبِيبُ اللَّهِ وَأَنَا قَائِدُ
 الْمُرْسَلِينَ وَالْأَخْفَرُ وَأَنَا خَاتَمُ
 النَّبِيِّينَ وَالْأَخْفَرُ وَأَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ
 خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
 مَعْرَفَةٍ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ
 فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 فِرْقَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
 قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 قَبِيلَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
 بِيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي أَحْسَنِ
 بَيْتٍ فَأَنَا خَيْرٌ مِنْ قَوْمِي وَخَيْرٌ مِنْ بَيْتِي

والمعرف

۱۲
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وَمَا أَوْلَىٰ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا
 وَقَدُوا وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا
 أَنْصَتُوا وَأَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ
 إِذَا حَسَبُوا وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ
 إِذَا يَكْسَبُوا وَالْكَرَامَةُ
 وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي
 وَرِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ
 بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي
 أَدَمَ عَلَىٰ رَبِّي يَطُوفُ عَلَىٰ
 الْفَلَاحِ كَانُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَاطِبُهُمْ
 وَمُصَاحِبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا
 عُنُهُمْ غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَانُوا
 لَمْ يَخْلُقُوا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ وَالْخَلْقُ لَمْ يَخْلُقْ
 الرَّبُّ بِيَّتِي وَكَانَ نِسِيًا
 وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيبِ

وَمَا أَوْلَىٰ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَأَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا وَالْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَرِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي أَدَمَ عَلَىٰ رَبِّي يَطُوفُ عَلَىٰ الْفَلَاحِ كَانُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَاطِبُهُمْ وَمُصَاحِبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عُنُهُمْ غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَانُوا لَمْ يَخْلُقُوا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَالْخَلْقُ لَمْ يَخْلُقْ الرَّبُّ بِيَّتِي وَكَانَ نِسِيًا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيبِ

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میر و پسر ناچار تصدق ان چھین
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند گنیم خیر امتہ آخر حجت نعتہ
 وقت ایشان است و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترابہ
 کشد کفر او فنا کا نشان حال ایشان است تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَا أَوْلَىٰ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَأَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا وَالْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَرِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي أَدَمَ عَلَىٰ رَبِّي يَطُوفُ عَلَىٰ الْفَلَاحِ كَانُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَاطِبُهُمْ وَمُصَاحِبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عُنُهُمْ غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَانُوا لَمْ يَخْلُقُوا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَالْخَلْقُ لَمْ يَخْلُقْ الرَّبُّ بِيَّتِي وَكَانَ نِسِيًا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيبِ

مکتوب ہمتا و خپم

تیر بیس ز اربع الزمان صدور یافتہ در توحش برتا بہت سید گو من علیہ و علی
 الہ الصلوٰۃ والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بد استن احکام ضروریہ تعلیمیہ و در بیان آنکہ
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ و تعالیٰ
 و عاقلاً تمہارے سعادت و ابرین منوط بتابعیت سید گو من است علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام
 و اللہ العلیم بالصواب ^{تعمیر} ہمتا و خپم کا بر بھجیہ علماء اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سبغہ ہم بیان فرمودہ اند
 اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرو و ثانیاً علم حلال و حرام
 و فرض واجب و سنت و مندوب و بلح و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز
 و کار است بعد از حصول این دو پنج اعتقادی و عملی اگر سعادت آزی مد فرماید نظر ان
 عالم قدس میر آید دیکھو و فیہما تحفظ القنادینا سے کوئی کرائی آن نمیکند کہ آن را از
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انکار نہ بندہ مت باید بود و از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید تصرعہ کار نیست و غیر این ہمہ بیج چون
 التفات نمودہ ہوتے خواستہ اند کہ شرعاً لکم سلاما و عافاً ماجت خواہند نمود اما ایک
 شرط امرعی دارند و ان وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعدہ و ساختن خود را در تفرقہ
 انداختن است مثل شہور است کہ ہر کہ بجا ہمد جاو ہر کہ ہمہ جا پہنچ جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الخیر ^{تعمیر} سے تقامت کرت
 فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و الذم من تبع المصطفیٰ علیہ و علی الہ
 الصلوٰۃ والسلام

مکتوب ہمتا و خپم
 یہ مکتوب ہمتا و خپم
 ہے جو حضرت
 سے لکھا گیا
 ہے۔

مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سنی
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که حقن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 سگ است که آن قلب دگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر سگ دگر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نرود الله تعالی بارگاه تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی سبب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشیمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او یا امامه جذب و جدور قس علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردن است برای مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پند و توبه است با او یا امامه بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امام (ع)!

99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، مستودع الله و در ایشان از امام طلب خویش را بنامد رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیراز دلی را که از جیب پوست بز سانه میگویند که عمل شیطانی است و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال عقل دیگر مومنی و دشمنی که بر یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقل و تفریب باطن این مشق محبت را در که در دنیا نماند و هر عالم که در خیرت مثل نباشد مثال باطن است و مثال عقل دیگر که یک گام امام را چند عالم گذارند برای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کله نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین پی برده و در خیرت مثل نیست و در خیرت دارد و بنامد نظر ثمان باطل و باطل است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عداوت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن که عالم که چشمه زنده بود و خودشان هم مرده میمانند همین عالمان بی عمل از خارج جنت میمانند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را از یک تحلیس مگر مگر قتل و قتل بنامد و عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و مومنین می شود که با کاست آید که امام مکتوب فروش رسانیده چه شده بود جلد و بنامد حقیقت این عمل خدایت - اسلام نبود بلکه خدایت - پیوسته نصارا است پیوسته نصارا مومنی اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و هر قتل غیر حق را به حق شریعت دیدن و نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری توبه اش قبول می شود آن تفرقه از اول غفلت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه نذرت است و عداوت بر تر از تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همین است و آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست و نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی - ذمه به مری جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنامد که شهادت مکتوب با صد بار در نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه میکند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مکتوب که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نمی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و در خیرت دینی و ایلات تعلق دارد که در آن عالم نام نهاد و مکتوبات فوق ندارد به شریعت عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48 33 53) این امام را ائمت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقل و حقیقت جاهل و جاهلی و مومنی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نماند دارد قانون اساسی، قانون و مکتوبی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق به شرزان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و دشمن صلاح کردم هر دو بی وفا بودند.

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم نصیحت است و زن هم نصیحت است قانون و کوراسی و آزادی نیست باشد که هر دو مع فدا و آخر زن است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسون قوتبال افغانستان به در تهاذ نمی بریم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجای بریزه کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان داری میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پا چکی مسلمان بد جان هم انداخته و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت گفته و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیا بود و تصاداف افغانستان در نظر داند که در شرکال به چشم سر دیده میشود و حقیقت قانون امحیس به مسلمان مثل ضرر مل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام او امر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شد که کرم و خدایان در یک جامع نیستند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست مانی در آن کتاب است که هر که در دنیا او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل اسل است. کتابت های 163-276-289
بید ماکر یک کتاب به اساس کتابت فرمان صادر نکرده است. اسلام باشد که کفر خوار و اهل شان و اصل حقیقت سعادت در جهان مختار و داری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن انجمن دین اسلام میباشد و از بین بران رسوم کفری میباشد. بگوید ارم انبیا و او انبیا الله قابل و عینه دارد و از جود است سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام جهانی است یعنی خود را ستایه بگوید که کتابت های 163-274

186-259 اولت به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سینه مرفوع دست از بران شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های 54

255-186 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار استین و حق تعالی که کتابتند و هم تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت انجمن دست است و دوم مطابق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مدار استین به غیر مکر اشخاص غیر بار و دقتا در اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندان که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه گرفته و کفر خلق را میران نمون و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و غیر قابل است کتابت های 276-289-266 اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نموده اما یک یک صحیح کرم آن یک فادار بر آید دست نمود خوار است حالا فو ققت میکند.

کتابت 48-53-33-80 کتابت 195 سوزین حکومت بید را در شریعت را بر پیش گیرد تا ترقی و کوراسی نصب نموده و اهل اسلام بید کوراسی و ترس نباشد مانند انفس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت بید که در دهه 1900 به دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر در بران و امیران برنگان علامت است تا از این اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالمین از شان منی شوند.
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکه بر شان که چون دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر ندانند به سوئاست و بیاد آخرت بگردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بیک آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیتوانند صلح بیلد باز بنمایند که آزادی بیان و حقوق زن ازین نزد که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوع کتار شان مرده است و جهان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چون پرست از حکومت

که در رفت و در بین مسلمانان تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستولادانده و بعد از آن مکرر کسی همی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی‌گناه و بارشادت رسانیدند و غیر حق را به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست استند و حق را قبول نداشتند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد مصطفی (ص) را قبول نداشتند. در حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین ممبر نور میباشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته است راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) میباشد انداز به اندازه که کسی همی اولیاء الله بلندی شش ماوراء باشد و موستان کسی همی شان خشت در روز جنب باشد بشرط که سمت صید و شت باشد یعنی صید و اهل سنت اجاعت باشند آن سند و کتاب اینها اولیا اللهین ص 75 میباشد و مقام اولیاء الله ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21--216-260-301-302) اشخاص ناطقان و بنا خبر از دین یله خبر دار شوند بعل اسلام نیست اگر باشد پروان فرمون و نرود شاد و قدون میباشد و چکی پرست مکتوب (195) یله شریعت به ترقی باشد و مکزوری اسلام مکزوری صده و صد انفس خاطر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان عالایم است که در وقت حاضر حکومت اتحاد متحد و شنی نهاد اهل مذسب اهل نظریه دار و از دین مقدس اسلام حقیقی دفاع قائم که روح ربه للعالمین از شاراضی شونده و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که تعین الحق شیطان الاثر من شیطان الانس انشد من شیطان الجن و کل شیء آتاه و آتاه الاعمالها من طلب العلم الدنیاء و کافرو من طلب العلم للجهنم فممن حق و طلب العلم للعلوی فهو مسلم.

مع ترجمه است قبول اندر سره و در حق نجات شود آنها را ایشان است ۱۲
 باین ذلک سبباً اذ کلک کم اکثر ذن حقا پس در ساختن فیله دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیه
 آن جمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یکتا برون آنهاست که علی شقی
 اگر آنهمه مومنان کما ذنبتون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرق که متمرکض اصحاب
 آن سرور اند علیه و علیه الصلوات و التکلیفات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی انهم هم
 همهم الغزوة الشاجیه چه طایفان اصحاب پیغمبر علیه و علیه الصلوات و التکلیفات
 خود و از اتباع ایشان محروم اند کاشمیته و الخواجه و غیره خود نیست محارفات و از رسول
 بن عطاء میر ایشان از ملائکه امام حسن بصری است که باثبات و استطاعت میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عناق من هذا القبایس سائین الذرق العجیر
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله
 من کفر فکفر من اصحابها کما کفر من اصحابها اینها منجر بحیث صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
 این حدیث معتقدا و الشرح و ایضا شریک کذا راه قرآن و احادیث با رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مخلعون باشند نقل ایشان نیز مخلعون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلمهم فی تعدا له و الصمدی و التبیلیغ
 سؤا پس طعن ایشان آئی و احدی کان منتم مسلمین طعن در دین است و العیب ان
 بالله سبحانه و اگر طایفان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع ائمتنا فین استانیهم و انقلاد فی
 مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند اند که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

مع ترجمه است قبول اندر سره و در حق نجات شود آنها را ایشان است ۱۲
 در عبارت بنی که در این حدیث آمده است که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع ائمتنا فین استانیهم و انقلاد فی مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند اند که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود
 این حدیث معتقدا و الشرح و ایضا شریک کذا راه قرآن و احادیث با رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مخلعون باشند نقل ایشان نیز مخلعون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلمهم فی تعدا له و الصمدی و التبیلیغ سؤا پس طعن ایشان آئی و احدی کان منتم مسلمین طعن در دین است و العیب ان بالله سبحانه و اگر طایفان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع ائمتنا فین استانیهم و انقلاد فی مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند اند که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

و بر تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکارنی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد امده با وجود کمال معرفت و شجاعت نبین خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 وازند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از آنانی که اهل اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبونی و چه نوع خدع
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد امده مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موانع است اظهار کند و آنچه مخالف است اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمن جایز نیست و الا خلفه و شریعت او پیدای شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در احوال اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه نبین
 امکان حرف آن
 من مخالفت نبین
 کجاست

کتاب
 در معرفت

تاریخ
 حضرت امیر
 در معرفت

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مِمَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثِلِ أَمْرٍ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِيبُ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طمئنت به فقلادون
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال
 من قال قال الله جل جلاله
 واليه المرجع والمآب
 اعني من رددت ربي اليه
 اعني من اتبع الهدى

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکتوبات برای است سله مستول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صله که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی غزوی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نیند چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نیند فزیران، قاشیان، کاشیه، وایان، مامورین که درین رایتراشد می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مکتوبات یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بوجود آمدن سین خاستان و عاجزان و مشاء، و توفیق کاه و میانه و مشابست به یوده نصارا و قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت محبوب جان محمد صحنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آسانا آرزو ندایم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، قاجر و خودشان مرود و کتله شدن هم مرود است و نایکه از چهار امام ما بوب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اند.

به عور مثال از چهار امام ما بوب سوال شد ریش مکتوبات فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سبر ریش را سترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 اگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی اص است آن نزد کوا ریش بیلد من هر یله سترشیم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنبل جواب داد سنت است و امام اعظم پریند و دلیل نیست گفته اگر یکی از این اگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سترشیده یا کمل باشد به سین دلیل گفت که اگر ریش را سترشیم چه می شود.

چنان یا سترشیده یا دست معلوم بشود مرد در ریش و حدیث امانت بگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دیند و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منفی و عزت دیگر سلطان دار نمی نیند اگر به این نسبت عمل نیند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا مغان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است

کتابت علم باقی بماند و آن کتاب است که هر کس در آن بنویسد، او با خدا قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
فی سبکی غازی مرویدان مولوی و طایفه مطلق علوم حضرت علوم (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته، به تعداد (944) تقریر بر مولوی و اصل 32
جی بی بی بر مولوی می باشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی ران پاکیزه است (از کتاب کفر) ضمیمه راجع مترب چون نذیق یعنی گوید آخرت توبه اش قبول می شود.
ضرورت این را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوید یعنی زیاد است ماد هر کس در هر کس است و آیین زیاد است ما ملاکم. و خدا زیاد است ما ما ملاکم. عام سخنان زیاد است اما خاص خاص
اینها کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیای الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خروج جنینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خروج را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برده
سازند با معانی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خضر هم بر ترسند عذاب الهی در چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خروج را در آفتابان آورده.
به تعداد بیست و هفت است فی الله است بیست و هفت مریک است به کسانیکه در پشت پرده خروج کار میکنند.

کتابت علم باقی باقی (127) هجری و (103) هجری شرح و توفیق طلاب الصوفی فن الذکرات بید بر حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قضا خروج و احوال نبات باشد. سودا قوم کمی
است که نه مظهر قوم است.

گوید از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بر کار کند است و بجز زن سنان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله کار کند از نام اولیا. انکار است و زن سنان بالای شان طلاق است جل و
اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

السا که من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من الشيطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی علوم حضرت علوم در بر مولوی کلام (32) جی بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق باقی علیه باقی را ثابت نموده و بچگونگی غازی مرویدان مولوی ضیاء الله (ج ۱) مورد
الفاقره و سلامت تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی پیدا خوب گفته که بر نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت انوس ارزش ندارد.

گوید این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است علوم بر آفتاب.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته تا بجا گفت بیخ تمام آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیت و آن فاعل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیت به قلب گفت هستی آن را در حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیت به زبان گفته هستی و در حالت حرکت بی امان میسرود هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش فرست که با هر دو گروه یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. منافق در اقرار کفار میکند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشد اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سکون پریشان بود که شکر و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برهم جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و اخیل شود و آن حالت از پیش در دنیا و اخیل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به گفتند پیش نامل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز پیش برهستی را قبول و ارشاد (4) از پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول و ارشاد (6) آواز پیش ترک سلامت را قبول و ارشاد 70 آواز پیش ترک حاجت قبول و ارشاد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول و ارشاد (9) آواز پیش و خلعت قبول و ارشاد (10) آواز پیش و خود سپندان قبول و ارشاد (11) آواز شیطان قبول و ارشاد (12) آواز پیش از عرض دنیا قبول و ارشاد (13) احد و یاکاری قبول و ارشاد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول و ارشاد (15) آواز پیش خلق در میان مسلمانا قبول و ارشاد (16) آواز پیش نیست کردن مسلمان قبول و ارشاد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول و ارشاد (18) آواز پیش کفر صلیه قبول و ارشاد (19) آواز پیش حق اهل قبول و ارشاد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول و ارشاد (21) آواز پیش افعال به گروه قبول و ارشاد (22) آواز پیش صلیه اهل قبول و ارشاد (23) آواز شیطان و به نظری قبول و ارشاد (24) آواز شیطان و به دینی قبول و ارشاد (25) آواز پیش منع شیطان قبول و ارشاد (26) آواز پیش برادر متبول و دشمن و ارشاد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلان الوصلين حضرت مطلقان با جود الله علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست هستی نگیرد آن شخص از فرائض محروم نماند و حرکتی که از فرض هستی نگیرد آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و نسبت محبت دارد و آء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که نسبت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در قسم مخلوقات پیدا کرده اول پاکیزه

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مردود داده و کدام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرق است روایتش پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرق است. فرق بی از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گشتن است که بود و تعداد به اندازه گشتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرق بی گشتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنام بر صحرای کعبه با خیر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند و الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام با حلیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکینیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقابل 72 فرق کرده خواجه روایتش، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست بی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا و دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و در هیچ ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیردار از آن مرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او بی جا ملائکه باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و مومن به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و مومن از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و مومن بیگنی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود مومن در غلوت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را در مومن تنم کرده و در اول از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد مومن در دین تدریس بر او بیگنی حکم میکند و از بدی منی میکند و در این اصلاح بخوبی منافق در جای خود باخترت و نماید میکند مخلوق از بیگنی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از بیگنی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند بیگ الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به ظاهر مسلمان کبر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرق یا سید باطل به تک بلکه و ظلم با حقان کرده و حق را با حق گفته مرتد اند به دلایل باطل، با حق را با حق گویند و با حق را با حق ثبت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقه نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضیٰ لعلین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه رمضان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل مسالمین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسالمین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلا به مردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره مسالمین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم ، نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

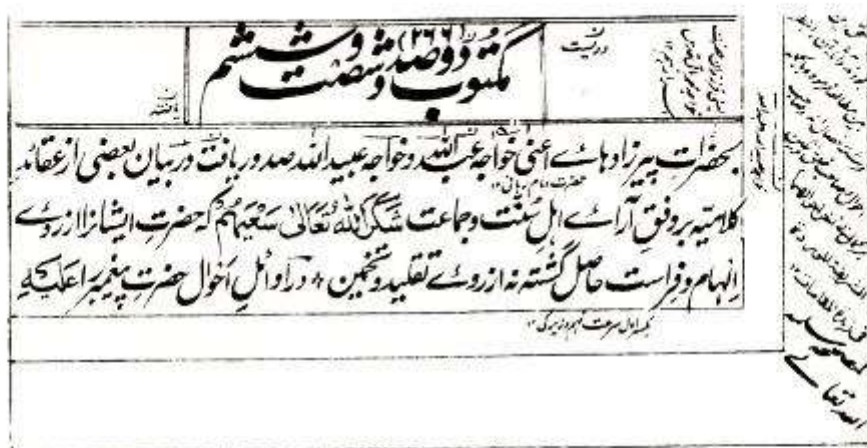
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالشَّجَرَاتِ بِحُجُوبٍ وَبَدَّ بُوْدَمَكْمِيْفَرَايِنْدَتُوَارْمَجْتَهْدَانِ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَسُّعِ
 بِحَضْرَتِ خَوَانِهْمُوْكَذَرَانِيْدَه بُوْدَمَازَان رُوْرَحَضْرَتِ اِيْشَان رَا دُرْمِهْرَسْمَلَه اَز سَائِلِ كَلَامِيَه رَا اِيْمِنْ دُرْمِهْرَسْمَلَه
 عَلَاحِدَه اَسْت وَحُكْمِ حُدُودِ اَلَيْكِيْن دُرْمِهْرَسْمَلِ مَوْاقِفْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَه دَارْمَدَه بِاِيْمَانِ رُوْرَفَلَا سَفِيْهَه فُوْرَمِ
 وَبُوْمِش اِيْشَان رُوْرُوْقَلَا حِدَه وَزَنَاوَقَه كِه مَرَاوِعُوْقِيَه رَا نَا قَمِيْدَه لِجَنَالَتِ رَفْتَه اَنْدُوْر بِمِاْنِ بَلْفَضِي
 اَز اَحْكَامِ فِقْهِيَه كِه بِصَلُوْهٖ مَسْتَلِقِ اَنْدُوْر بِمِاْنِ كِمَالَتِ طَرِيْقَه عَلِيَه نَيْقَشِ بِنِيَه وَالتَّمْرَامِ اِيْشَان مَرْتَابَتِ
 سُنْتِ رَا دُوْر بِمِاْنِ مَنَعِ اسْتِمَاعِ عِنْمَا وَنَمْنِ اَز حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ وَتَلِيْمَتِ اَنْ اَلْاَشْرَافُ اَلْاَشْرَافُ اَلْاَشْرَافُ
 سَرَبْتِيَه تَرُوْرَا نَعْبِيَه تَرُوْرَا بَعْدَ اَلْحَيْلِ وَالصَّلُوْهٖ وَبِتَلْفِيْغِ الدَّعْوَاتِ بِجَنَابِ مَخْدُوْمِ رُوْرَا
 كِرَامِ مَعْنَا يَكِه اِيْن فِقْهِيَه اَسْرَه تَا قَدْرُ مَخْرُقِ اِحْسَانِ مَاءِ وَالدَّرْزَرُ كُوْر اَشْمَا سْت وَرِيْن طَرِيقِ سَبْقِ الْعَفْ
 بِي رَا اَز اِيْشَان كَرَفْتَه اَسْت وَرُوْحِي حُرُوْفِ اِيْن رَاهِ رَا اَز اِيْشَان اَمْرُوْحَه دَوْلَتِ اَنْدَرَا جِ اَلْاَشْرَافُ
 فِي الْبِدَايَةِ بِبِرْكَتِ صَحْبَتِ اِيْشَان حَاصِلِ كَرُوْهٍ وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دَرْطُوْنِ رَا بَصِيْدَه تَه خَدِيْتِ اِيْشَان
 اِيْقْتَه تُوْجِيَه شَرِيْفِ اِيْشَان دُرُوْمِيَه مَاهِ اِيْن نَا فَاعِلِ رَا بِنَسَبِ نَقَشِ بِنِيَه رَسَانِيْدَه وَحَضْرَتِ فَا صِلِ اِيْن
 اَكْبَرِ رَا اَعْطَا فَرْمُوْدَه دُوْرِيْن مَدَتِ قَلِيْلَه اَنْجِه اَرْجِيَايَتِ وَظَهْرَاتِ وَانُوَارِ وَانُوَانِ وَتَسْبِيْحِ رِيْطِيَه
 وَتَسْبِيْحِ كَيْفِيَه اَكْبَرِ اِيْشَان رُوْرُوَادَه چِه مَشْرُحِ وَبَدُوْجِ مِاْنِ تَفْصِيْلِ اَنْ نَمَايَه حَمِيْنِ تُوْجِيَه شَرِيْفِ اِيْشَان مِ
 دِيْقِيَه مَانْدَه بِاَشْدِ دَرْ مَعَارِفِ تُوْجِيَه وَاشْجَاوُ قُرْبِ وَنَيْبَتِ وَاعَاظِ وَمَسْرِيْنِ كِه بَرِيْنِ فِقْهِيَه كَشَاوُ نَدُوْر اَوْ حَقِيْقَتِ
 اَنْ اَطْلَاعِ نَدُوْر تَه مَوْوَقِدَتِ دُرْ كَثْرَتِ وَشَاهِدَه كَثْرَتِ دُرْ مَدَتِ اَز عَدَدَاتِ وَتَسَاوِيِ اِيْن مَعَارِفِ
 اَسْت بِاَجْمَلِه اَنْجَا كِه نَسَبِ نَقَشِ بِنِيَه اَسْت وَحَضْرَتِ فَا صِلِ اِيْن اَكْبَرِ نَامِ اِيْن مَعَارِفِ بَرِزَانِ اُوْرُوْنِ
 وَنَشَانِ اِيْن شَهُوْدِ شَاهِدِ رَا بِمِاْنِ نَمُوْدُوْنِ اَز كُوْنَه نَطْرِيِ اَسْت كَا رَفَا نَه اِيْن اَكْبَرِ بَلْبِنْدَه اَسْت
 بِيْرْتَرِيَه تَه وَفَا سَبْتِ نَدَارِ دِهْرُ گَاهِ اِيْن طُوْرُوْلَتِيَه رَفْعِ الْقَدْرِ اَز حَضْرَتِ اِيْشَان بِاِيْن فِقْهِيَه
 رَسِيْدَه بِاَشْدِ اَكْرُوْر مَدَتِ عَمْرُ سَرُخُوْر اِيْن اَهَالِ اَقْدَامِ حُدُوْمَه عَمَلِيَه شَا كَرُوْهَ بِاَشْدِ بِيْرْتَرِيَه نَدُوْر اَوْ حَقِيْقَتِ
 اَز تَفْصِيْلَاتِ خُوْدِ چِه اَعْضُ نَمَايَه دُرْمِهْرَسْمَلِ اَسْت خُوْدِ چِه اَز ظَاهِرِ تَمَايِدِ اَنَا مَعَارِفِ اَكْبَرِ اَكْبَرِ اَكْبَرِ

وَأَمَّا حَضْرَتِ اِيْشَان
 فَهِيَ رُوْرُوْقَلَا حِدَه
 وَنَنَاوَقَه كِه مَرَاوِعُوْقِيَه
 رَا نَا قَمِيْدَه لِجَنَالَتِ
 رَفْتَه اَنْدُوْر بِمِاْنِ
 بَلْفَضِي

اَسْمَاءُ اِيْشَانِ
 اَسْمَاءُ اِيْشَانِ
 اَسْمَاءُ اِيْشَانِ

نَسَبِ اِيْشَانِ
 نَسَبِ اِيْشَانِ
 نَسَبِ اِيْشَانِ

اَسْمَاءُ اِيْشَانِ
 اَسْمَاءُ اِيْشَانِ
 اَسْمَاءُ اِيْشَانِ

همین معانی که در هر دو کلمه مذکور در روایت

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع و خندان دانسته است و گریان و مسکند و زود دانسته است و متامل و عزیز دانسته است و دلیل هم در برین دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در تله ذات پس تعد و تعلق نیز در آن مضمون مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعد و انات میطلبند و گفته اند ازین معنی خواهد که انانیت است

بسیطین الا دل الی الابد لا تعد و فیہ اصل الاذ لا یجب علیہ تعالی انما ان لا تعد و لا کما کثر ما یفید عن تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفتی معلوم چون و چگونه است

استبعا و این تصور را بشانے زایل کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کل را با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم و اندوم فعل هم حرف هم ملاتی و اندوم زبانی و هم معرب و اندوم بنوی و هم متکون و اندوم غیر متکون و هم منفرد و اندوم غیر منفرد و هم معرفه و اندوم مکره و هم ناهی و اندوم مستقبل و هم امر و اندوم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت تحصیل نمی هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن حج کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لا کملی چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جزو صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هر ارسال سه حج سیت و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است فلا کفصا بینهما و لا یستحقان

باعتبار التماثل و علی هذا القیاس سائر الاحمال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم بر تعالی هر چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد و شایسته تغییر در سه راه نمی یابد و نظریه حدوث در آن صفت پیدا

بسیطین الا دل الی الابد لا تعد و فیہ اصل الاذ لا یجب علیہ تعالی انما ان لا تعد و لا کما کثر ما یفید عن تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفتی معلوم چون و چگونه است

استبعا و این تصور را بشانے زایل کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کل را با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم و اندوم فعل هم حرف هم ملاتی و اندوم زبانی و هم معرب و اندوم بنوی و هم متکون و اندوم غیر متکون و هم منفرد و اندوم غیر منفرد و هم معرفه و اندوم مکره و هم ناهی و اندوم مستقبل و هم امر و اندوم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت تحصیل نمی هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن حج کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لا کملی چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جزو صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هر ارسال سه حج سیت و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است فلا کفصا بینهما و لا یستحقان

باعتبار التماثل و علی هذا القیاس سائر الاحمال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم بر تعالی هر چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد و شایسته تغییر در سه راه نمی یابد و نظریه حدوث در آن صفت پیدا

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفات
 اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ حَيَاتُ كُلِّ شَيْءٍ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ** و الله ذو الفضل العظيم بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبت نیست که در هر مقام باشد که ایشان صاحب تقدس است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جعل و تخریب
 نیست ایمان بعیب باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاک رس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به جبهه از شوقی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و ملات متشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متشبه نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیه متشبه نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنها است اذ انتم الغفرون و حاله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیمانند که الله تعالی ندانند که آن فقیر خدا متشبه شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی هو الطائون علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفات اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

لا اله الا الله و بهی حیات کل شیء و الله الغنی و الله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن بریم او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از ذات اعظم مرتبت نیست که در هر مقام باشد که ایشان صاحب تقدس است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند از آن نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جعل و تخریب نیست ایمان بعیب باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت عقا شکاک رس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به جبهه از شوقی حضرت ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و ملات متشابه است قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متشبه نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیه متشبه نشود و آنچه از بعضی عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام که مومنین آنها است اذ انتم الغفرون و حاله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی نیمانند که الله تعالی ندانند که آن فقیر خدا متشبه شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه تعالی هو الطائون علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

علمی الحاکم زود اندر گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس انقائیر وجود خارجی اعتبار کنند از نقایه
 صفات خارج نشوند و انقائیر لا اعتباری که لا یجب بهم نقایه حکم قدرت او تعالی قدیم و اولی است
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر بعد از این برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل وجه قابل گشته است بکفرا و منوره اند آنم غزالی ازین راه بکفیر این شیناوت را فی
 و غیر ایشان نموده است که قابل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میبوی و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده باقی کس که میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن العربی بقدم ازین گنل قابل است این سخن از ظاهر حضرت ف باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل مل مخالف نشود و او تعالی قادر بر مختار است از شائبه ایجاب و مطلق
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا سفته می خورد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صا و رند است وجود جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چار باید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی با عقل تعالی
 آرد و حضرت حق سبحانه آنچه هیچ جوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش در غل نه داده اند گویند که
 عقل تعالی است که به سجاده جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در دفع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران را تجب
 ب حضرت حق سبحانه و تعالی سے آرد و وقع علیه از تعالی می طلبند بخلات این سفیهان و چنین
 بید و نمان از جمیع فرق ضلاله و بلاهت بیشتر است سکی که در انکار است با حکما و منسب
 و عدا و عداوت است با اخبار رسله و تم ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لائل و شواهد با

در معرفت
 علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس انقائیر وجود خارجی اعتبار کنند از نقایه
 صفات خارج نشوند و انقائیر لا اعتباری که لا یجب بهم نقایه حکم قدرت او تعالی قدیم و اولی است
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر بعد از این برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل وجه قابل گشته است بکفرا و منوره اند آنم غزالی ازین راه بکفیر این شیناوت را فی
 و غیر ایشان نموده است که قابل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میبوی و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده باقی کس که میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن العربی بقدم ازین گنل قابل است این سخن از ظاهر حضرت ف باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل مل مخالف نشود و او تعالی قادر بر مختار است از شائبه ایجاب و مطلق
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا سفته می خورد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صا و رند است وجود جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چار باید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی با عقل تعالی
 آرد و حضرت حق سبحانه آنچه هیچ جوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش در غل نه داده اند گویند که
 عقل تعالی است که به سجاده جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در دفع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران را تجب
 ب حضرت حق سبحانه و تعالی سے آرد و وقع علیه از تعالی می طلبند بخلات این سفیهان و چنین
 بید و نمان از جمیع فرق ضلاله و بلاهت بیشتر است سکی که در انکار است با حکما و منسب
 و عدا و عداوت است با اخبار رسله و تم ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لائل و شواهد با

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہم شرح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد لله الذی ہدانا لهذا وانا كنا لکافی لہدای لولا ان ہذا انا
 اللہ لقلنا بجات رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم وعبادت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضرب
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در رنگ خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد و خاصیت این فقیر را و ما و ہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ما ندیدیم کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ بتقلید
 توان کرد و قال الحق ہوا الثوبت الذی وفتح علیہ سبحانہ وکبرہ آسے و رسالہ و وحدت
 وجود ہم غیر ازین طائفہ ہستند شریک اند چہ چند شیخ و درین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن
 شریکند ازین مسئلہ نیز چہ چہ طرخصا گفت بمعتقدات ال حق و اروا قابل توجہ است شایان
 جمیع این فقیر بجنابہ اللہ سبحانہ و شریح شرح رباعیات حضرت ایشان ما این مسئلہ را بمعتقدات
 ال حق جمیع سائتہ است و تراغ و بصرین البعض عامہ ہستند و مشکوک شجاعت طفرین را حل سائتہ
 بر ہجیمہ چل سب و اشتباہ نامندہ حکما لا یخلف علی الشاظرین ہم باید و ہست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سبب و قیاد و مختار
 اند کہ از کتمہ علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

شیخ محی الدین بن العربی
 از مقبولان است
 و در معنی قدرت مرافقت
 بفلسفہ دارد کہ صحت
 ترک از قیاد و تجویز
 نمے نماید جانب فعل
 الاضرب
 عجایب کار و بار است
 شیخ محی الدین از
 مقبولان و نظر مے در
 آید و اکثر علوم او
 کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب
 ظاہر میشوند تا
 آنکہ بخطائے کشفی
 معذور و اشتہ اند
 و در رنگ خطائے
 اجتهادی از ملامت
 مفرع ساختہ این
 اعتقاد و خاصیت
 این فقیر را و ما و ہ
 شیخ محی الدین کہ
 او را از مقبولان
 میدانند و علوم
 مخالفہ او را خطا
 و مضرت میندیشند
 ہستند ازین
 طائفہ کہ ہم شیخ
 را طعن ملامت
 میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر
 مینمایند و جمعی
 دیگر ازین
 طائفہ تقلید
 شیخ را اختیار
 کرده جمیع
 علوم او را
 صواب و بدلائل
 و شواہد
 حقیقت آن
 علوم را
 اثبات
 مینمایند
 و شک
 نیست
 کہ این
 ہر دو
 فریق
 راہ
 افسوس
 و تقریب
 اختیار
 کرده
 اند
 و از
 تو
 شیخ
 حال
 دور
 ما
 ندیدیم
 کہ
 از
 اولیا
 و
 مقبولان
 است
 بواسطہ
 خطب
 کشفی
 چگونہ
 تذکرہ
 و
 شعور
 و
 علوم
 او
 را
 کہ
 اصواب
 و
 بر
 اند
 و
 مخالف
 آراء
 ال
 حق
 اند
 چگونہ
 بتقلید
 توان
 کرد
 و
 قال
 الحق
 ہوا
 الثوبت
 الذی
 وفتح
 علیہ
 سبحانہ
 وکبرہ
 آسے
 و
 رسالہ
 و
 وحدت
 وجود
 ہم
 غیر
 ازین
 طائفہ
 ہستند
 شریک
 اند
 چہ
 چند
 شیخ
 و
 درین
 مسئلہ
 نیز
 طرخصا
 و
 اروا
 و
 اصل
 سخن
 شریکند
 ازین
 مسئلہ
 نیز
 چہ
 چہ
 طرخصا
 گفت
 بمعتقدات
 ال
 حق
 و
 اروا
 قابل
 توجہ
 است
 شایان
 جمیع
 این
 فقیر
 بجنابہ
 اللہ
 سبحانہ
 و
 شریح
 شرح
 رباعیات
 حضرت
 ایشان
 ما
 این
 مسئلہ
 را
 بمعتقدات
 ال
 حق
 جمیع
 سائتہ
 است
 و
 تراغ
 و
 بصرین
 البعض
 عامہ
 ہستند
 و
 مشکوک
 شجاعت
 طفرین
 را
 حل
 سائتہ
 بر
 ہجیمہ
 چل
 سب
 و
 اشتباہ
 نامندہ
 حکما
 لا
 یخلف
 علی
 الشاظرین
 ہم
 باید
 و
 ہست
 کہ
 ممکنات
 با
 سربا
 چہ
 جو
 اہر
 و
 چہ
 اغراض
 و
 چہ
 اجسام
 و
 چہ
 عقول
 و
 چہ
 نفوس
 و
 چہ
 افلاک
 و
 چہ
 عناصر
 ہر
 مہمتہ
 با
 سبب
 و
 قیاد
 و
 مختار
 اند
 کہ
 از
 کتمہ
 علم
 اینہا
 را
 بوجود
 آورده
 است
 و
 چنانچہ
 اینہا
 و
 وجود
 با
 و
 تعالی
 محتاج
 اند
 در
 بقا
 نیز
 با
 و
 سبحانہ

مع ان السبب لکن لا بد من سبب
محتاج اندوخت و اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لایق تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم السلام و الصالحات و الشکلیات مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی و دروگیر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او بیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم لیلج فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جمیع ابوسله آن فعل صاحب قدرت و دانسته است و از
فعل حقیقی که در گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را به اشیا را به توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا ایاطلا انبیا علیهم السلام و الصالحات و المرعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مرعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم السلام و الصالحات و المرعات ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کین فلول
وزن باب و احدی و از شلوا من اباب متفق و با وجود این مرعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اندوخت و اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لایق تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم السلام و الصالحات و الشکلیات مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی و دروگیر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او بیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم لیلج فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جمیع ابوسله آن فعل صاحب قدرت و دانسته است و از
فعل حقیقی که در گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را به اشیا را به توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا ایاطلا انبیا علیهم السلام و الصالحات و المرعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مرعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم السلام و الصالحات و المرعات ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کین فلول
وزن باب و احدی و از شلوا من اباب متفق و با وجود این مرعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اندوخت و اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لایق تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم السلام و الصالحات و الشکلیات مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی و دروگیر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او بیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم لیلج فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جمیع ابوسله آن فعل صاحب قدرت و دانسته است و از
فعل حقیقی که در گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را به اشیا را به توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا ایاطلا انبیا علیهم السلام و الصالحات و المرعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مرعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم السلام و الصالحات و المرعات ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کین فلول
وزن باب و احدی و از شلوا من اباب متفق و با وجود این مرعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اندوخت و اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لایق تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم السلام و الصالحات و الشکلیات مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی و دروگیر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او بیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم لیلج فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جمیع ابوسله آن فعل صاحب قدرت و دانسته است و از
فعل حقیقی که در گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را به اشیا را به توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا ایاطلا انبیا علیهم السلام و الصالحات و المرعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مرعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم السلام و الصالحات و المرعات ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کین فلول
وزن باب و احدی و از شلوا من اباب متفق و با وجود این مرعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوست
 می باید پس ناچار متعلق به حق و توهم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البکب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا ایضا و فاق فرمود قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیس کفیه آن قدر بتوفیق الله سبحانه که ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمالات که هست مر جباب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منصف بزرگ را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شریکات ملذذات
 بعضی از شریک فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریک گفته اند که ازین و قبیحة

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوست
 می باید پس ناچار متعلق به حق و توهم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البکب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا ایضا و فاق فرمود قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیس کفیه آن قدر بتوفیق الله سبحانه که ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمالات که هست مر جباب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منصف بزرگ را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شریکات ملذذات
 بعضی از شریک فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریک گفته اند که ازین و قبیحة

و آنچه آن تا آن آمد خدا حق تعالی و رسول و علی صوره و کلام و غیره
 الله و ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من سبحة فحین نفسیک
 باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریک گفته اند که ازین و قبیحة

خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل اوست مثل این و غیره شکی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که اهل ایمان را مومنان و کفر را کفار
 و برهمن است و خواست در دید بجهت و بکیف و بجهت و بمثال این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آئند و رویت بجهت و بکیف را تجویز نمی نمایند چنانچه
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید
 روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسجند و در تنزیه
 نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی
 انکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف
 در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی
 یزاد المومنون بغير کیف و زاد کراک و صبر بین مقال و بعثت انبیاء علیهم الصلوات
 و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما از بعثت ذات
 وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات
 او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بی بعثت
 ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویة است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب
 ایشان و در صورتی که

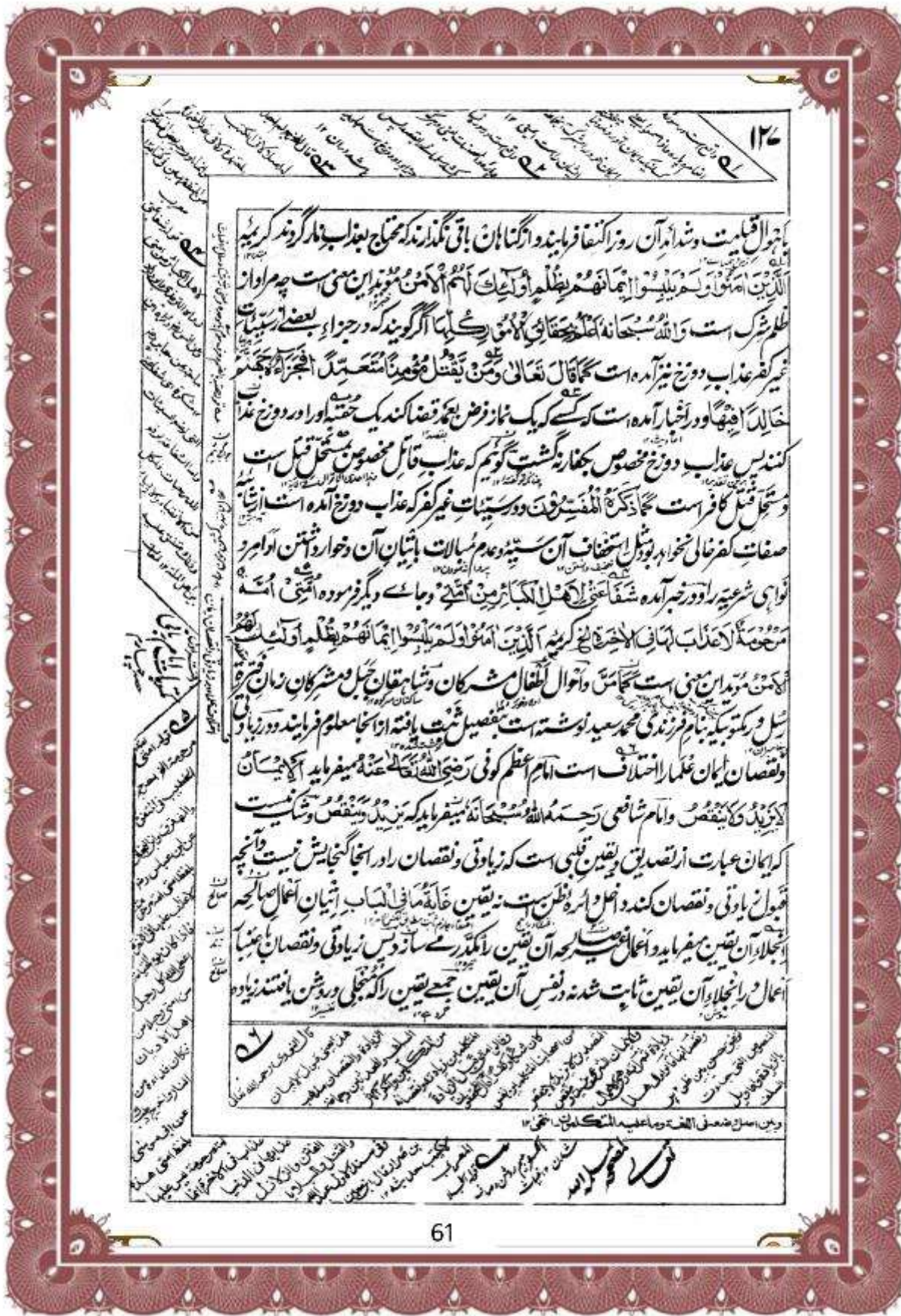
در بیان این مسئله که در روایت آمده است که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسجند و در تنزیه نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المومنون بغير کیف و زاد کراک و صبر بین مقال و بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما از بعثت ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویة است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب ایشان و در صورتی که

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسجند و در تنزیه نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المومنون بغير کیف و زاد کراک و صبر بین مقال و بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما از بعثت ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویة است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب ایشان و در صورتی که

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد
 به مع کونیه فحالی لاجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مملکت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیان محفوظ است بعضی الله انهم و یفعلون ما یؤلفون از خوردن و آشامیدن پاک اند
 و از زین شوی منزله اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبان با شرف و کور است
 از شیخ نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابراست بگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مقرر ساخته الله یخلف
 من الملائکه رسلا و من الناس جموعا لعلهم یرشدوا لعلهم یرشدوا لعلهم یرشدوا لعلهم یرشدوا
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلتی خاص ملک خاص بشرف قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح اندا و نه نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس میگوید که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق هر نبیا را بود علیهم
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومعی هر ملک را که برام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و فضل
 ساقال انبیاء و من العلماء شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید و است که در
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجان علمای با
 نبی است که نظر علیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات کمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظریه فیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آنست خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی از معارف
 سوره زمره و از ترجمه آنست

بعضی از انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومعی هر ملک را که برام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و فضل ساقال انبیاء و من العلماء شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر نبی از انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید و است که در سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجان علمای با نبی است که نظر علیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات کمالات نبوت و علوم آن تفوق کرده است و نظریه فیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آنست خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی از معارف سوره زمره و از ترجمه آنست

۱۰



عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

باجز اول قیامت و شد آن روز که کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
اللذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة و اولئک لاکرام لکم
ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه حقایق الامم کلمات اگر گویند که در جزای بعضی از سببها
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه کفر
خالد ایضا و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک حجت او را در دوزخ عذاب
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوار گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکره الفسوف و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از اشخاص
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتبه و باس و دیگر فرموده اشرفی امه
مرحوم که عذاب الهانی الاخرة لی کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لاکرام
الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لاکرام
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه بائس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صوفیانه نماز که مریح من است باید فرمود و اسهام باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او ایجاب کند سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایجاب دور خوانده مرا عا
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طهارت و رکعت
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف احوال و همچنین در مجلسه که میان دو سجده
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز رکعت است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا از سه بار تا بیست و یک احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر
 پائینها بے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود در سجود سر بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین نمود چون نظر از پرگندگی دوخته شود و بر او هیچ مذکور گماشته که در نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی بن ابی طالب علیه السلام و الاصل تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصل در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

در وقت رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طهارت و رکعت
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف احوال و همچنین در مجلسه که میان دو سجده
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز رکعت است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا از سه بار تا بیست و یک احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر
 پائینها بے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود در سجود سر بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین نمود چون نظر از پرگندگی دوخته شود و بر او هیچ مذکور گماشته که در نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی بن ابی طالب علیه السلام و الاصل تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصل در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

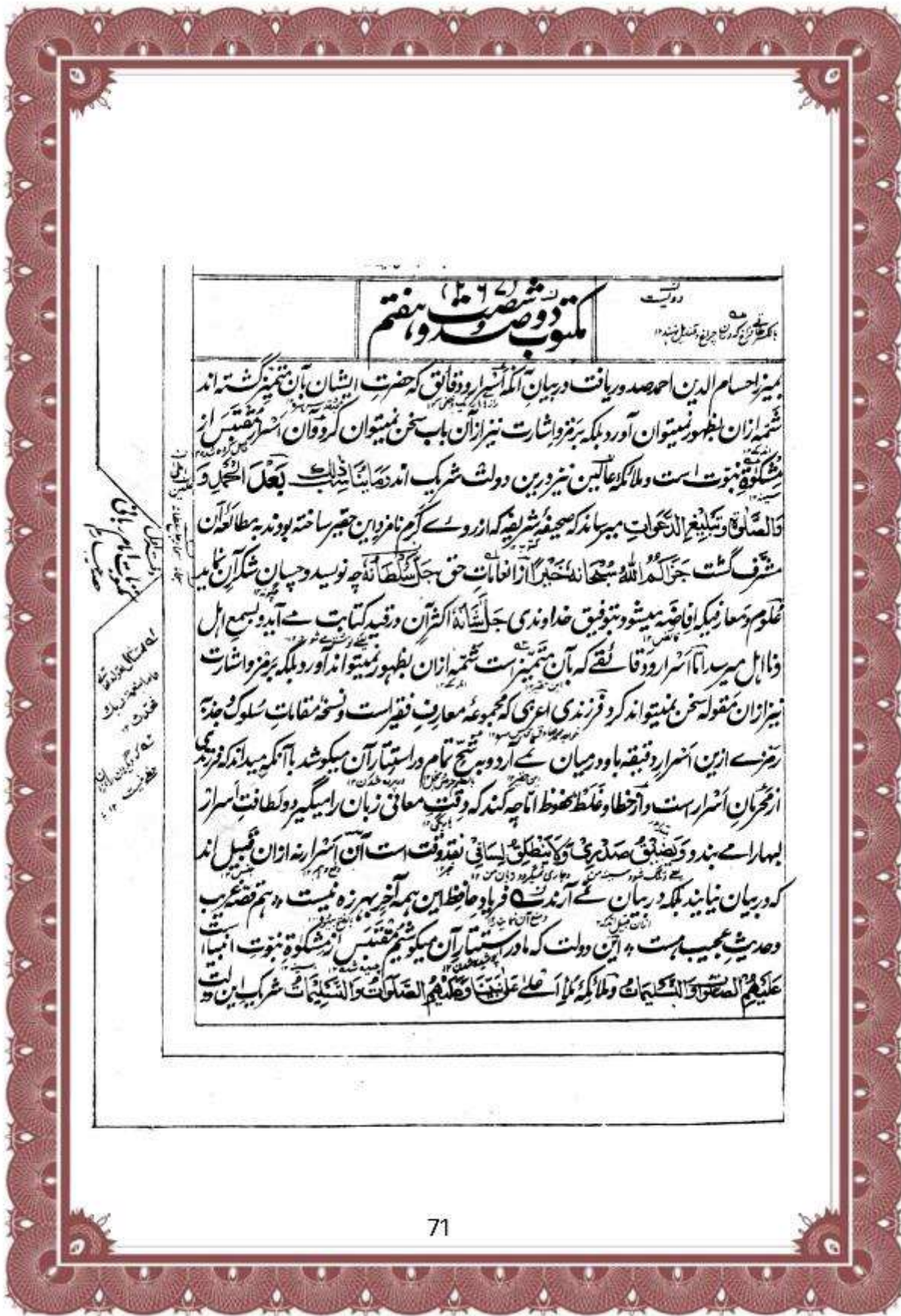
له ضم اربع و شد بر سبب می چوستان غلامان من جزیره ماچیر ۱۰۰

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این همه حکام در کتب تصوف مذکورند تفصیل و ابصار و مقصود از اینها اینست که بفرمایند
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است
 الشریعیه بعد از آن وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است
 علیه و علیهم و علی کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کلمات مخصوصه آن در جویدانند پس در کتب که متصل و قریب یکدیگرند از هر طاهر
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان
 و مکتوب سوم بنام شمس آق میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید
 بکس سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راه آن عرض که شمس زاهد
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقین و اطمینان
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت
 و استدلال بزمین که از یاد کسرا الله تعالی الف کتب و نسبت باعمال تیره و سهولت حاصل
 کنند و سخن کسری که از آثاره ناشی میشود زایل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست
 که صورت و اشکالی بی پایه نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصور انوار
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہلات تمنائی تصور و انوار غیبی نماید چه
 این تصور و آن تصور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و نقصان بخوبی کرده اند و احوالیکه بران منزهت شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت و نسبت منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام



دوست
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیزر احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت آمد
شتمه ازان بظهور نمیتوان آورد بلکه بجز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقسّم از
بشکوفه نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و
والصالح و تبلیغ الدعوات میسر سازد که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
شرف گشت چرا که الله سبحانند خیر از انعامات حق بگشاید آنکه چه نویسد و چنان شکل آن نماید
علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و بسبع اهل
و اهل میرسد اما اسرار و دقائق که بان تمیز است شتمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه بجز و اشارت
نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزو
رضی ازین اسرار و دقیقه با و در میان سے ارد و بیخ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میدانند که فرزندى
از مجربان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات اسرار
بهارا سے بند و تصدیق صدق و کائناتى لسانی نقد وقت است آن اسرار نه ازان قبیل اند
که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب
و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میکوشد تمیز از شکوفه نبوت است
علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علیهم السلام و الصلوات و التسلیات شرکب این دولت

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یفعل اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یفعل اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یفعل اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستحب است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شرار مردم و تصور
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ بِكَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دما نیست که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترسند
 آزاد از علماء آخرت اند و ورشده انبیا اند علیهم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شناعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم
 بهر صورت اوست و حق بجهت بزرگی و قدر

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

عنه که در تالیف بحیث از او مزاج جاودی است و قریح بر آواز غمخیزی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعُلَمَاءِ الشُّعْرُ الْكَرِيمِ عَالِمِ الْعَالَمِينَ بِرَأْسِهِ
 كُنْدِ بَهْتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عُلَمَاءِ اَخْرَجَتْ بِمِشْوَرِ سَعَادَاتِ كَمْ حَبِيبِ اَوْ كَبْرِ بَيْتِ اِحْمَرِ اسْتِ وَاكْبَرِ الشُّوْبِ
 بَعْدَ اَزْ تَامِلِ صَحِيْحِ بَهْتَرِيْنِ اِيْنِ جِنْسِ رَا اَخْتِيَا كُنْفَمَا لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً نَمِيْدُ اَنْ مِمْ چِه نُوْسِيْمِ
 اِهْمَانَا كَمْ خَلَاصِي خَلَائِقِ وَا بَسْتَه بُوْجُوْدِ عُلَمَا اسْتِ شُخْرَانِ عَالَمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اسْتِ بَهْتَرِيْنِ
 عُلَمَا بَهْتَرِيْنِ عَالَمِ اسْتِ وِبَهْتَرِيْنِ اِيْشَانِ بَهْتَرِيْنِ خَلَائِقِ اِهْمَانِيْتِ وَا ضَلَالِ اَبَا اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اسْتِ
 اَنْدِ عَزِيْزِي اِبْلِيْسِ لَعِيْنِ رَا وِيْدِ كَمْ فَاغِ وِبِيْكَارِ شَسْتِه اسْتِ سَهْ اَنْزَارِ سِيْدِ كَلْمَتِ عُلَمَا اِيْنِ وَقْتِ كَارِ نَا
 وِدُوْرِ اَعْوَا وَا ضَلَالِ كَافِي اَنْدِ شَسْتِه عَالِمِ كَمْ كَامِرَانِي وِتْنِ پُرُوْرِي كُنْدُ اَوْ خُوْشِيْتِنِ كَمْ اسْتِ كَر اَبِيْرِي كُنْدِ
 غُرُضِ كَمْ وِرِيْنِ بَابِ فِكْرِ صَحِيْحِ وَا تَمَلِّ صَادِقِ مَرْعِي وَا شَسْتِه اَقْدَامِ خَوَانِمَنْدِ نَمُوْدِ چُوْنِ كَارِ اَزْ وِسْتِ بَرُوْدِ
 عِلْمِ جِي نَمِي پَذِيْرُوْدِ چَرِيْدِ شَرْمِي آيِدِ كَمْ كَسِي اَشْثَالِ اِيْنِ شَخْنَانِ بَارِ بَابِ فِطَانِيْتِ صَحِيْحِه اَنْطِهَارِ سَا زُوْدِ
 اَمَّا اِيْنِ مَعْنِي رَا وِسِيْلَه سَعَادَاتِ خُوْدِ وَا نَسْتِه مُصَدِّقِ مِي كَرُوْدِه

کتاب پنجاه و چهارم

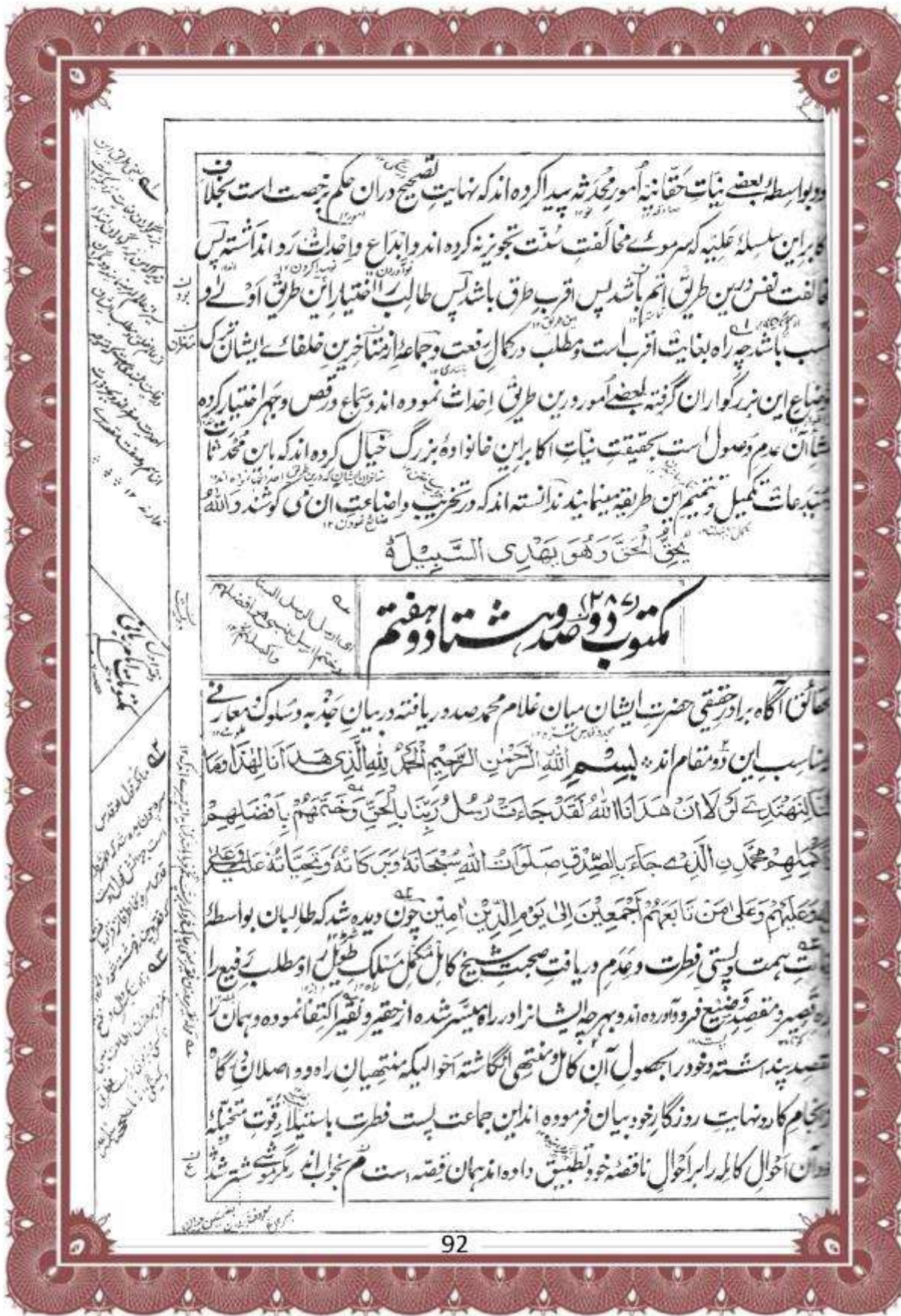
نیز بیاد و تقابلی پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرورتی بهتبع فوق ضرورتی کافر است و بهترین فرق مبتدعه شیعه شیعیه اند و میان سبب
 ذَلِكَ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَاثْبَتَ اَمْرَكُمْ وَاثْبَتَ حَسَدَكُمْ وَاثْبَتَ سَيِّئَاتِ
 الْبَشَرِ اَلْمَطْمَئِنِّ اَنْ يَغِيْرَ الْبَصَرَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اَللّٰهِ مِنَ الصَّلٰوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا اِنَّ لَكُمْ دِيْنًَا كَرِيْمًا لَمْ يَشْكُرْهُ اَللّٰهُ كَرِيْمًا كَشَكَرْتُمْ اِيْمَانًا وَاكْرَامًا وَاكْرَامًا
 نِيَا وِرُوْسِ بَرَا فَيَقِيْرَانِ شُكْرًا اِحْسَانًا نِيَا شَمَا لَزِمَ اسْتِ اَوْ لَاسِيْبِ جَمِيْعِيْتِ خَوَانِمَنْدِ اَشْثَابُوْدِ
 اِيْ بَطْفِيْلِ شَمَا وِرَانِ جَمِيْعِيْتِ طَلِبِ تَحِيْجَانِ وَا تَعَالَى كَرُوْدِ وَا حَطْمَايِ وَا فَرُوْدِ وَا نِيَا چُوْنِ بَكْمِ

عنه که در تالیف بحیث از او مزاج جاودی است و قریح بر آواز غمخیزی
 کندی بتر مانید اگر از علماء اخراجت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند ما که یادترک کلمه که یادترک کلمه نمیدانیم چه نویسیم
 همچنانکه خلاصی خلائق وابسته بوجود علما است شمران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلائق است و ضلال ایشان مربوط است
 اند عزیز ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است سزاوار سپید گفت علماء این وقت کار ناکند
 و در اغوا و ضلال کافی اند شسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند ام خوانم نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و چرند شرمی آید کسی اشغال این سخنان بار بآب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مصدق می گردد



در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم
 و الحق ما حَقَّقْتُ الصَّوَابَ مَا لَهْمَتْ وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ
 مُحَمَّدٌ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَزْوَاجًا نَحْرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسَائِرُ صَلَوَاتِ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين
 وبعد
 فبما رحمة ربي
 بلغنا هذا الموضع
 من كتاب
 "الاصول"
 في طبعها
 في شهر
 ربيع
 الثاني
 سنة
 ۱۳۰۵
 هـ
 بمكة
 المكرمة
 في دار
 المطبعة
 الكائن
 في
 شارع
 السلطنة
 بمكة
 المكرمة
 في دار
 المطبعة
 الكائن
 في
 شارع
 السلطنة
 بمكة
 المكرمة



و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 و بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ**
وَحَمْدُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعْدَانُهُ عَلَيْهِ
وَعَلَى مَنْ تَابَعْتُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بوصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و وصلان آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستینا قوت متخیله
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ** و حمد و محمد بن عبد الله جاء بالصديق صلوات الله وسلامه عليه وعلى من تابعتم اجمعين الى يوم الدين آمين

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب طیل و کفری که لطفی موانع + فتنه کجاست فی حدیثی که فی حدیثی سبها آنکه و هو شیخ آنکه
 کبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طاربان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب طیل و کفری که لطفی موانع + فتنه کجاست فی حدیثی که فی حدیثی سبها آنکه و هو شیخ آنکه
 کبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طاربان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

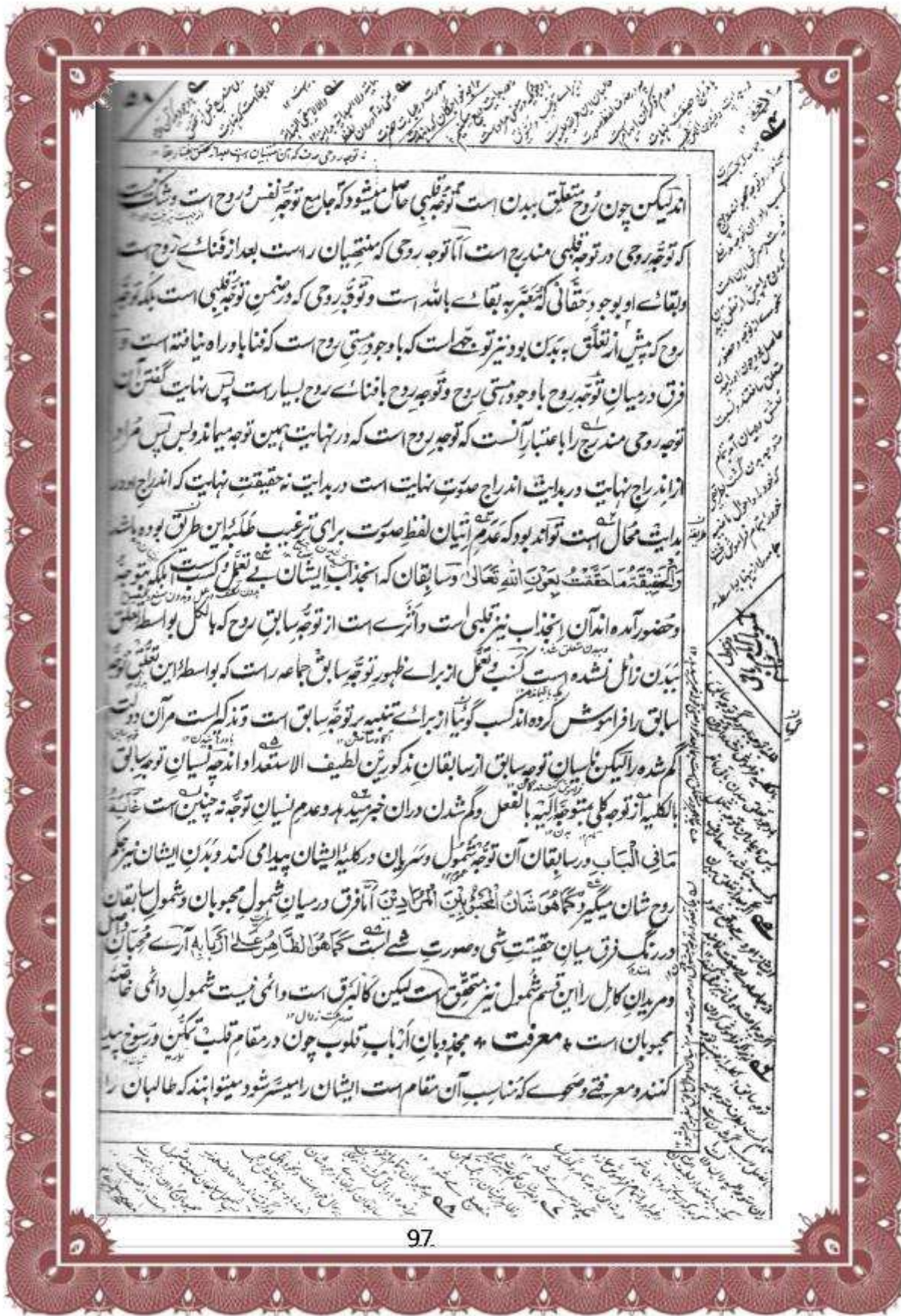
بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمود و ملذذ انعام علامه نمایند

لمکة بعد حصول مقام الفرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالعلم وار و صورت بندوست هر گدای
 مریضان که شود به پشته آخر یلیمان که شود به قطره الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلب و پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلب که جذب پیدا کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمود و ملذذ انعام علامه نمایند
 قطره الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلب و پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلب که جذب پیدا کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

بقوه مدونی کسری باید خواند

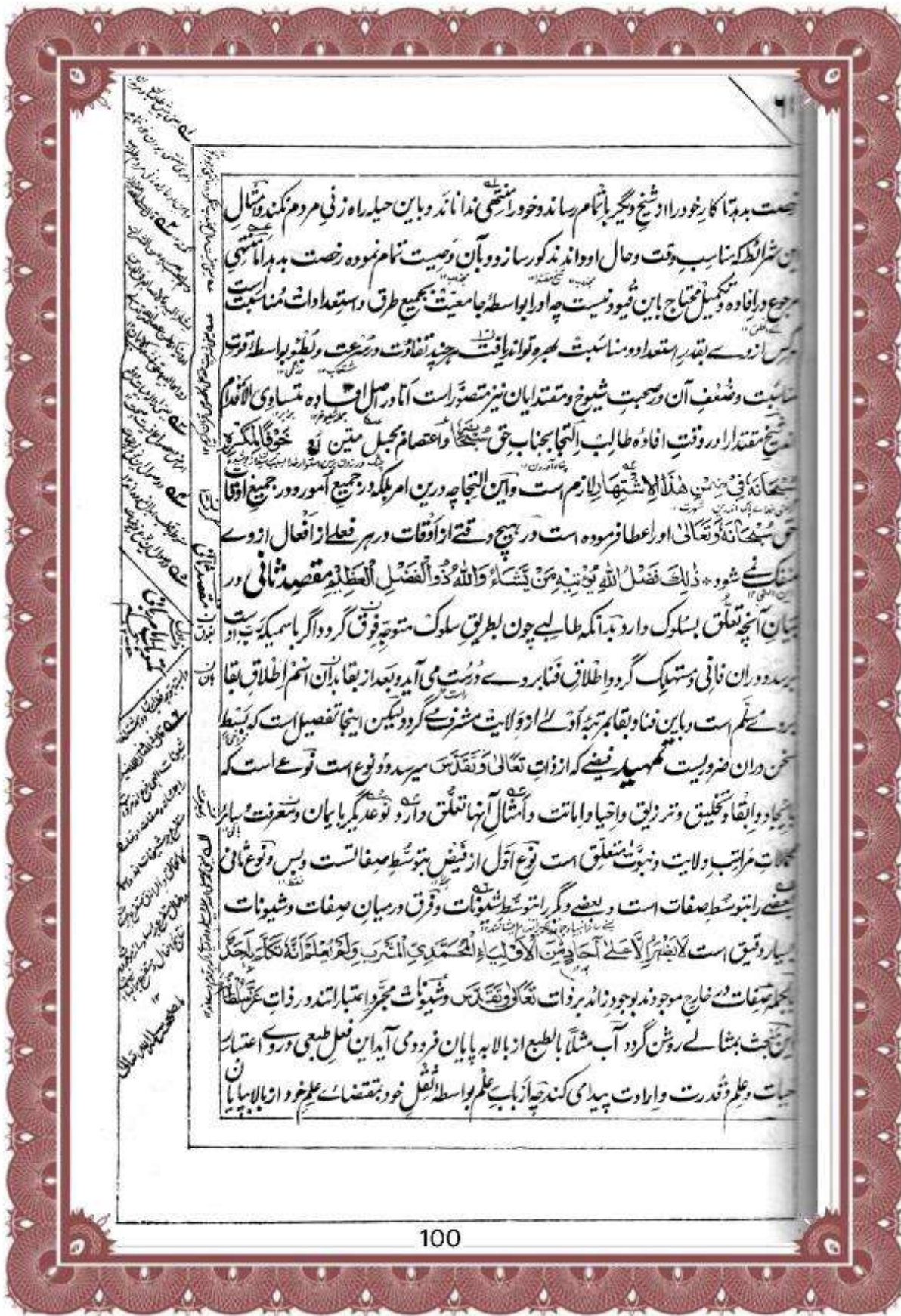
مستنفر بزرگی



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی الگیا به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پنهانیت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک و افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 تهور افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین این تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده
 مستحق است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق بر وجه هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده مستحق است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق بر وجه هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است



Handwritten marginal notes in the left margin, including the title 'توضیح در بیان...' and other explanatory text.

Main body of handwritten text in Persian script, discussing philosophical concepts such as 'نصرت' (aid), 'تواضع' (humility), and 'تواضع' (modesty).

سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزله شیوانات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم
 که برت مومس اندر حضور ان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوانات
 و سایر انبیاء و جماعه که بر اقدام ایشانند صلوات الله تعالی و بر کس الله علی سنیون علیکم و کلّ جمع
 آنست که وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکندریه
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلت است و آنست تعالی و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلت
 اگرچه برنخ است میان ذات عزت الله و میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالی شان در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شیء عبارت
 از ظهور شیء است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقت است
 لاجرم این برنخ در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده و توشه بقوق
 علم است و قدرت نیز
 ثابت شد چه ارادت
 تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در
 ذوات آب بمنزله
 شیوانات است
 اگر با وجود این
 اعتبارات صفات
 زائده و ذوات آب
 اثبات کرده شود
 بمنزله صفات
 است بوجود زائده
 آب باعتبار اولیٰ
 حقّی و عالم فاعل
 و مرید نمیتوان
 گفت از برای این
 اسمی ثبوت صفات
 زائده و رکار است
 پس آنچه در عبارت
 بعضی شایخ در
 اثبات اسمی مذکور
 از برای آب واقع
 شده است بشک آن
 عدم فرق است
 میان شیون و
 صفات و همچنین
 حکم نفی بوجود
 نیز محمول است
 بر عدم آن فرق
 و فرق دیگر در
 میان شیون و
 صفات آنست که
 مقام شیون
 عمومی قوی
 ایشان است و
 مقام صفات
 پنجمین است
 محمد رسول
 الله صلی الله
 تعالی علیہ و
 آله و سلم که
 برت مومس
 اندر حضور
 ان الله تعالی
 علیهم اجمعین
 وصول فیض
 ثانی ایشان
 را بتوسط
 شیوانات و
 سایر انبیاء
 و جماعه که
 بر اقدام
 ایشانند
 صلوات الله
 تعالی و بر کس
 الله علی
 سنیون علیکم
 و کلّ جمع
 آنست که
 وصول این
 فیض بلکه
 فیض اول
 هم ایشان
 را بتوسط
 صفات است
 پس گوئیم
 که اسکندریه
 آن سرور
 است علی
 الصلوة و
 السلام و
 واسطه
 وصول
 فیض و
 ویم است
 نفل شان
 العلم است
 و این شان
 جامع
 جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی
 است و آن
 نفل معبر
 بقابلت
 است و آنست
 تعالی و
 تقدس
 شان علم
 را بلکه
 جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی
 را لیکن
 باعتبار
 شمول
 شان علم
 اینها را
 باید
 دانست
 که این
 قابلت
 اگرچه
 برنخ
 است
 میان
 ذات
 عزت
 الله و
 میان
 شان
 لعلم
 آنها
 چون
 یک
 جهت
 او
 برنگ
 است و
 آن
 جهت
 ذات
 است
 تعالی
 شان
 در
 برنخ
 نیز
 رنگ
 آن
 پیدا
 نمیشود
 پس
 آن
 برنخ
 برنگ
 است
 دیگر
 که
 شان
 لعلم
 است
 منصف
 است
 پس
 ناچار
 آن
 را
 نفل
 آن
 شان
 گفته
 شد و
 ایضا
 نفل
 شیء
 عبارت
 از
 ظهور
 شیء
 است
 اگرچه
 بیشتر
 و
 بیشتر
 باشد
 و
 مرتبه
 دویم
 و
 چون
 حصول
 برنخ
 بعد
 حصول
 طریقت
 است
 لاجرم
 این
 برنخ
 در
 وقت
 تکشف
 در
 تحت
 آن
 شان
 منکشف
 میشود
 پس
 باعتبار
 این
 ظهور
 تا
 باطل

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وس اند صلی الله تعالی علیه و علیهم و آله
 و آله سلم است که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی لطال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 در آن محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً علی نبینا و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عز سلسله الصفات موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلامه قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدس
 مزین صفات را گویا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و آله سلم این قابلیت جامع اند و کالتقل فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 علیه و علیهم الصلوة والسلامه و وسائل وصول فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 محمیان را وسائل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران است
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین هم که در باب حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم در مقام شمول پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة رب الارباب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذات است بتوسط امر زائده شیون
 تفریق است اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات وجودی زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجودی زائده آرد چه صفات وجودی
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وس اند صلی الله تعالی علیه و علیهم و آله
 و آله سلم است که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی لطال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 در آن محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً علی نبینا و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عز سلسله الصفات موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلامه قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدس
 مزین صفات را گویا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و آله سلم این قابلیت جامع اند و کالتقل فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 علیه و علیهم الصلوة والسلامه و وسائل وصول فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 محمیان را وسائل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران است
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین هم که در باب حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم در مقام شمول پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة رب الارباب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذات است بتوسط امر زائده شیون
 تفریق است اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات وجودی زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجودی زائده آرد چه صفات وجودی
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة غایب است
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و الخیة و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 نیت او علیه السلام و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت تشابهی بحسب جمال آفتاب در اجزای عروج
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است بافتاب و حالت است بحالات و مقدمات پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابقی افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و الخیة**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

والتشهد له **کتاب و وصفت نماز و شتم** و الصالحین

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**
انتم سلین و حنبتنا عن الکتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبهم الاخبار باید دانست که

ترجمہ سے از مصحح

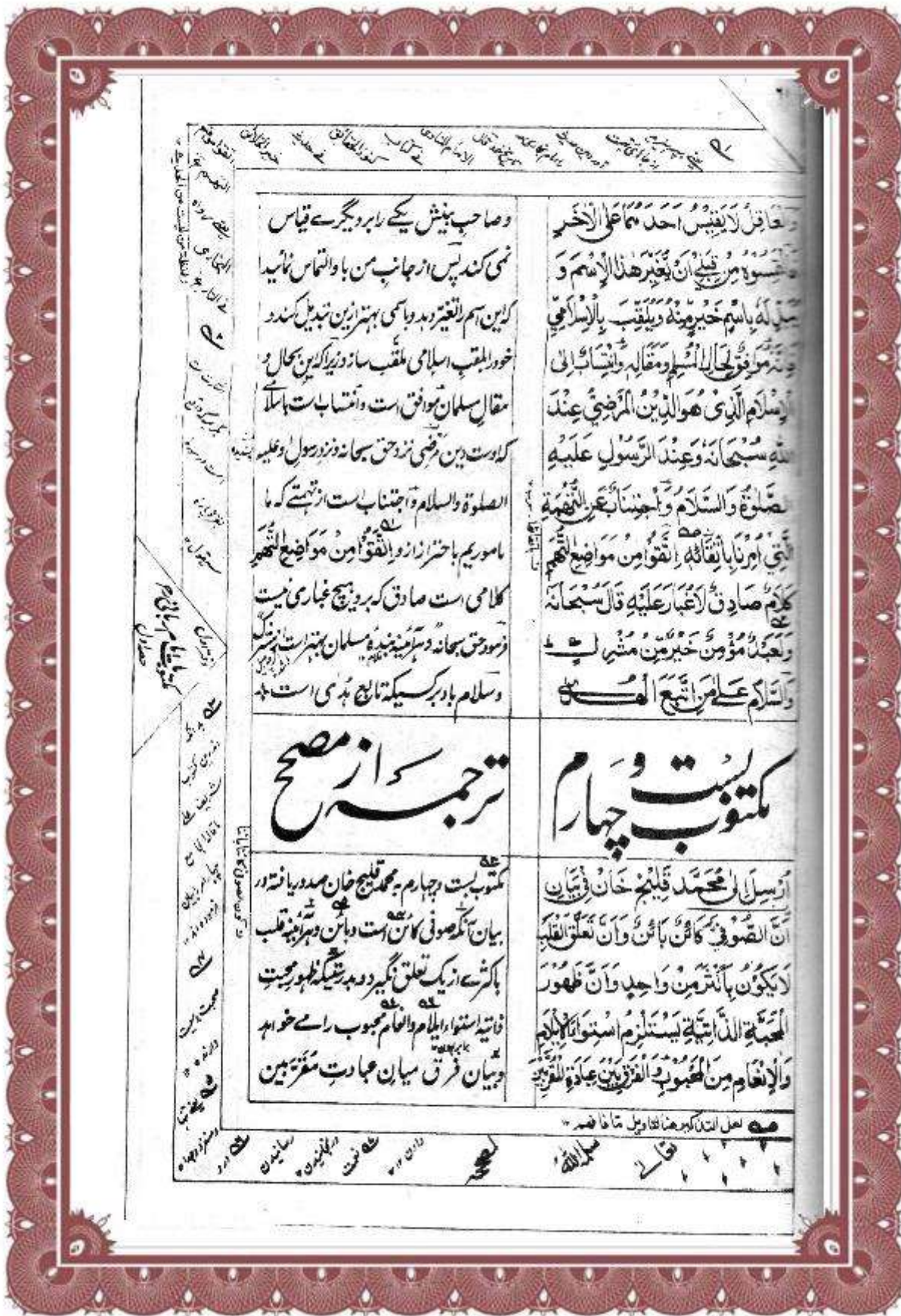
مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم
 المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها
 ومن التسلیمات اکملها و رحم
 کنا و حق نقائے بر کسیک آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزندہ
 از برات گفت زور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاتان في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوات
 أفضلها ومن التسليمات أكملها
 ويحمد الله عمدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت
 أهلا لسعدى والرسول وجدا
 وجدا لرسول رحيم وجدا لرسول

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و فحاشی کہ یک لاندہ و در زبان ہامشہ

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و فحاشی کہ یک لاندہ و در زبان ہامشہ
 مکتوبات نام بیان
 عدول
 واصل شدی تصدیق فرمودتا بعضی چیز است در بعضی کلمات و در بعضی کلمات و در بعضی کلمات و در بعضی کلمات



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وعلى
آله الطيبين الطاهرين
الطهارين أجمعين
في كتاب
كفر الطغاة
لصاحب
خبر الطغاة

عَاقِلٌ لَا يَفِيضُ أَحَدًا مَعَ الْاِخْتِرِ
عَسَوْهُ مِنْ قَبْلِهِ أَنْ يُعْبِرَ هَذَا الْاِسْمَ وَ
سَدِّ لَهُ بِاسْمِ خَيْرِ مَنَّةٍ وَيَلْقَبُ بِالْاِسْلَامِي
وَنَهْ مَوْفِقٌ لِحَالِ الْاِسْلَامِ وَقَالَهُ وَنَسَبَ اِلَى
اِسْلَامِ الَّذِي هُوَ الَّذِي الْمَرْخِي عِنْدَ
لَهُ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ
صَلَوَةٌ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابِ عَنِ الْفِتْنَةِ
الَّتِي اِمْرًا اِنْقَالَهُ اِنْقَوَامٌ مِنْ مَوَاضِعِ التَّحَمُّ
كَلَامٌ صَادِقٌ اِلْعْبَارُ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ
وَالْعَبْدُ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ لِي
وَالسَّلَامُ عَلَى مَرَاتِعِ الْاِسْمِ

و صاحب پیش کیے رابر دیگر سے قیاس
نہی کند پس از جانب من باو التماس نماید
کہ این اسم را تغییر دهد و با کسی بہتر ازین تبدیل کند و
خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا کہ این بحال و
مقال مسلمان توافق است و انتساب است باسلا
کہ است دین رضی نزد حق سبحانہ و نزول و علیہ
الصلوة والسلام و اجتناب است از فتنے کہ ما
ما سوریم با خیر از اذو ابقوا من مَوَاضِعِ التَّحَمُّ
کلامی است صادق کہ در بیچ بخاری نیست
و مورد حق سبحانہ و بر زمینیدہ مسلمان بہتر است از
و سلام باد بر کسیکہ تابع ہدی است کہ

الصلوة والسلام و اجتناب است از فتنے کہ ما
ما سوریم با خیر از اذو ابقوا من مَوَاضِعِ التَّحَمُّ
کلامی است صادق کہ در بیچ بخاری نیست
و مورد حق سبحانہ و بر زمینیدہ مسلمان بہتر است از
و سلام باد بر کسیکہ تابع ہدی است کہ

مکتوب چہارم

ترجمہ صحیح

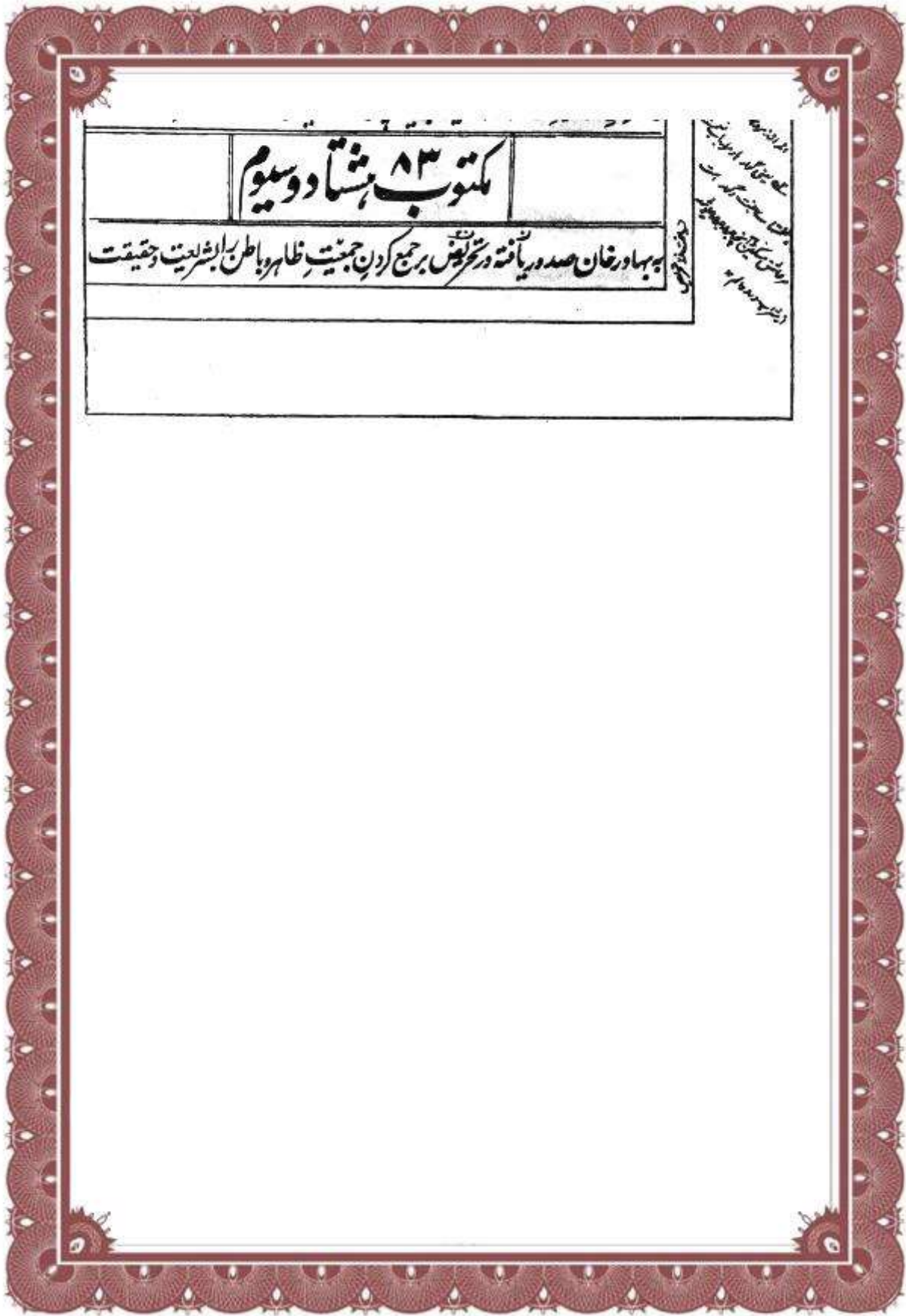
اَرْسَلِ اِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِي مُحَمَّدٌ خَانَ فَيَبَيِّنُ
اَنَّ الصَّوْفِيَّ كَاثِرٌ بَاثِرٌ وَاَنَّ تَعْلُقَ الْقَلْبِ
لَا يَكُونُ بَاثِرًا مِّنْ وَاِحِدٍ وَاَنَّ ظَهْرَ
الْحَبِيَّةِ الَّذِي اَتَيْتَهُ لَيْسَتْ لِرِمِّ اَسْتَوَا اَنَا اِلَيْهِ
وَالْاِنْعَامُ مِنَ الْحَبِيَّةِ الْفَرْزِيَّةِ عِبَادَةُ الْقَوْلِيَّةِ

مکتوب بہت چہارم بہ محمد علی خان مددیر اندر
بیان آنکہ صوفی کائن باثرت و ان تعلق قلب
با کثر سے از یک تعلق نگیرد و بدرتیکہ ظہور محبت
فاتیہ استوار ایلام و اعام محبوب راسے خواہم
و بیان فرق میان عبادت معرفت بین

مکتوب بہت چہارم بہ محمد علی خان مددیر اندر
بیان آنکہ صوفی کائن باثرت و ان تعلق قلب
با کثر سے از یک تعلق نگیرد و بدرتیکہ ظہور محبت
فاتیہ استوار ایلام و اعام محبوب راسے خواہم
و بیان فرق میان عبادت معرفت بین

لعل التذکرہ صفا و ایل ما فا صفر
مولا اللہ

مکتوب بہت چہارم بہ محمد علی خان مددیر اندر
بیان آنکہ صوفی کائن باثرت و ان تعلق قلب
با کثر سے از یک تعلق نگیرد و بدرتیکہ ظہور محبت
فاتیہ استوار ایلام و اعام محبوب راسے خواہم
و بیان فرق میان عبادت معرفت بین



تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان
اشمال این عبارات مومهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجۀ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله
سبحانه الشکات و الاستقامة علی الشریعة علیها و کمالها کون الله تعالی و سلامه
علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی
اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع
عالمی
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان
اشمال این عبارات مومهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجۀ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله
سبحانه الشکات و الاستقامة علی الشریعة علیها و کمالها کون الله تعالی و سلامه
علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی
اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

مع تقدیر انهم با لکسر گردن و گردن ۱۱

کمال شان ۱۱
عالمی
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان
اشمال این عبارات مومهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجۀ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله
سبحانه الشکات و الاستقامة علی الشریعة علیها و کمالها کون الله تعالی و سلامه
علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی
اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

بیتعلق العلم الراجحی سبحانه بیدایه تعالی بطرفی المصنوع لا یطریق الحاصل والله سبحانه اعلم
بخصوصه السائل وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرين وسلم ربنا یرک السلام اوله وآخره

مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجلا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
ورازی نماینده آتش حق الله سبحانه تذکار کفر و اصرار بالکفر مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق
رسانیدند سجدت سبحانه که در وقتادگان رافراش ساخته اند مخاطبانی که نفس مجرب
تظاهر اید نموده بودند فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان انارگی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه
راحتی و حق سبحانه از وی رضی پس اقرضی و مقبول است بر قبول اعتراض میرو و دسترا و اید
حق است بجهان زیر که حصول این دولت و در زمان تحلی با تکلان الله است ساحت شکر
اودا اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگوریم با عاقد است بیت آگه از خویشین
چونیت تخمین به چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس
مسلطه را با تارگی تصور میکنند و احکام انارگی بطلنه اجزای نمایند چنانکه کفار انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند اعادت الله
سبحانه عن انک ارضی کلا لاک کبر و انکار منابینهم علیهم الصلوات و التسلیمات

مکتوب صدوم (۱۰۲)

بلا نظر صدور یافت در بیان آنکه محبوم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

عنه چند در باره احکام کلا لاک این بزرگمان در اول کلام تا بیان ایشان

لله ویدار است که نه
نهانی با کمال از اید صلوات
سندول نظر صدوم
چون الله در کلام
اینه
تکلیف اید بیاید
تکلیف صدوم کلا لاک
بصدوم و اید
نیز از این
تکلیف اید بیاید
تکلیف صدوم کلا لاک
بصدوم و اید
نیز از این

کاملان را ناقص تصور کردید

والمعز

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
من يظن بالله ولا باليوم الآخر
من يظن بالله ولا باليوم الآخر
من يظن بالله ولا باليوم الآخر

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم او صحبت ایشان پندارند و در مجالست ایشان مشغولند
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَإِن كَانُوا فِي شَكٍّ مِنْهُ لِيَخْتَلِفْ فِيهَا الْهَادُونَ وَالشُّرَكَاءُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَتَمِيمٌ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال انبقر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی حبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِيقَةُ وَوَلَسَ لِمَعْظِمِ تَمِيمٍ رِضَاكَ مَعَالِيَتِمْ خَضِيْعًا بِاللَّهِ مُجْتَانَةً ذَبَابًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا
وَكَفَّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمِزْمِ بَدْرٍ بِمِزْمِ بَدْرٍ بِمِزْمِ بَدْرٍ
أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنْ عَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةَ أَنْزَلْنَا مِنْ النَّسْلِ الْجَمِيْلَةَ كَمَا كَلَّمَكَ اللَّهُ
و گویان این خراج تجاله الوقت آنچه ضروری و لایذی و نیست بطریق اجمال نوشته فرستاد و بعد ازین
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم او صحبت ایشان پندارند و در مجالست ایشان مشغولند
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَإِن كَانُوا فِي شَكٍّ مِنْهُ لِيَخْتَلِفْ فِيهَا الْهَادُونَ وَالشُّرَكَاءُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَتَمِيمٌ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال انبقر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی حبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِيقَةُ وَوَلَسَ لِمَعْظِمِ تَمِيمٍ رِضَاكَ مَعَالِيَتِمْ خَضِيْعًا بِاللَّهِ مُجْتَانَةً ذَبَابًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا
وَكَفَّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمِزْمِ بَدْرٍ بِمِزْمِ بَدْرٍ بِمِزْمِ بَدْرٍ
أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنْ عَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةَ أَنْزَلْنَا مِنْ النَّسْلِ الْجَمِيْلَةَ كَمَا كَلَّمَكَ اللَّهُ
و گویان این خراج تجاله الوقت آنچه ضروری و لایذی و نیست بطریق اجمال نوشته فرستاد و بعد ازین
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تعالی
معه
الله

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ إِجْمَاعُ
 الْأَمْرَيْنِ عَلَى أَنَّ قَوْلَهُمَا بِهَيْئَتَيْنِ
 مُتَخَلِّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْعَادَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنَّهُ يُجْعَلُ الْفِعْلُ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْمُتَعَدِّ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادِ الْأَمْعَنَةِ لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَشْرَقَ الْمُنْفَرَعُ عَلَيْهِ لِكُنْهٖ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِ رَأْيِهِ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُّ وَرْفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ إِنْ كَانَ كَمَا بَرَزَ لَكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْإِجَادَةِ لِتَعْجَانَةِ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْإِجَادَةِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعري بتاثير قدرت عاده در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين متخالفتين
 است اجتماع دو معشور را شواهد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفلاحی
 بتاثير قدرت عاده در وصف فعل بدین پنج
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیت و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت عاده است در هر یک از نفس فعل و وصف
 فعل چه تاثير قدرت عاده در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عباد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عباد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی
 التاثير
 فی
 الالفعل
 و
 الالفعل
 و
 الالفعل

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْخَلْقِ
 فِي كَاتِرَةِ الْبُكَرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِقَدَرٍ سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبُكَرِيِّ لَا يُسَبَّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبَّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبَّبُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلَ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجُبَيْرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ
 عَنِ الصُّرُورِيِّ قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيِّ
 وَمِنْ الْجُبَيْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاثِيرِ قَدَرِ مَا دُنِيَ هَذَا هُوَ
 كَمَا نَزِدُ كَيْفَ اسْتِ بَصَوَابٍ وَأَمَّا مَذْهَبُ
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَخَلْقِ دَائِرَتِهِ
 جِبَرَاتٍ هُوَ نَزِدُ الْأَشْعَرِيِّ عِبْدِ رَأْيِ الْحَقِيقَةِ
 حِجَاقِ اخْتِيَارِ نَسَبِ وَقَدَرِ مَا دُنِيَ هَذَا
 حِجَاقِ تَأْيِيرِ نَسَبِ كَمَا نَزِدُ كَيْفَ فِعْلِ اخْتِيَارِ
 بِنَاثِيرِ حَقِيقَةٍ نَسَبِ كَرَاهِيَّةٍ بَلْ حِجَازًا
 وَنَزِدُ الْأَشْعَرِيِّ بِنَاثِيرِ حَقِيقَةٍ نَسَبِ كَرَاهِيَّةٍ
 هَرَجِيَّةٍ مَرَاوِرِ حَقِيقَةٍ اخْتِيَارِ مَعَالِمِ نَسَبِ
 نَزِيدُ كَيْفَ فِعْلِ نَزِيدِ نَسَبِ قَدَرِ عِبْدِ حَقِيقَةٍ
 نَسَبِ اسْتِ قَدَرِ فِي الْجُمْلَةِ مَوْجُودًا
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث با تحقیق تعنی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بدایت صاحب تصدیق فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

لله صواب
 من من صواب
 لغیر الله من صواب
 فان و حقیقت
 حقیقت

القول
 باینکه

لله صواب
 لغیر الله من صواب
 حقیقت
 از مذهب
 جبریه

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در لغت
 شجر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک گویند
 پس محمد بن عبد مجبور محض است کما لشجر و ابن قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد دارد و کافر و بدیع
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر نیست و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین وجه که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استیلاعة لنا و العبد کما لشجر اذا
 حركتها الريح تحركت فكذلك
 العبد مجبور کما لشجر وهذا كفر و
 من اعتقد هذا يصير كافرا و قال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر و ما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في الافعال و لم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة الافعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم و اختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة و كانت القدرة
 لعل عادية لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر و در
 هر چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكابه أو الامتناع عن الجواب بالاختيار المحذور لا مشأاً وإنما هو من قبيل ما حال عليه

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِلاِخْتِيَارِ كَمَا مَنَافٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُودٌ لَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنَّ جُودَ فِعْلِهِ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّاهُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْ شَاءَ
 نَهَيْتَهُ السَّفَاهَةَ وَيَهْدِيهِ إِلَى مَشَاهِدِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيكًا وَاحِدًا وَمَنْعَ نَزْلِهِ
 أَنْبَسُوا شُرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعِبْرَتِهِ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاحًا وَإِنْ حَرَّكَتَهُ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 اصْطِلَاحًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَوْا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قاضی
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قضا است مافی
 آن و غیر متقوض است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشأ نهایت بخردی و از اینجا است که مشایخ
 ما و را و الله شکر الله تعالی سبحانهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فعل است هرگز مر عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر
 متعلق است
 علیه من غیر
 است
 متعلق
 با افعال
 الباری

کبریا
 و
 و
 و

طین کان یخبر فی ذی القعدة سنات له

بقره

مَذْهَبِ الْكَلْبِيِّ بَلَّ إِلَى مَذْهَبِ
 الْجَبْرِيِّ فَتَارَةً يَقُولُونَ بَانَ لَا اخْتِيَارَ
 لِلْعَبْدِ حَقِيقَةً وَنِسْبَةَ الْفِعْلِ لِمَبْدِي
 بِجَارٍ وَتَارَةً يَقُولُونَ لِيُصْعَقَ الْخَيْبَا
 الْمُسْتَلْزِمِ لِلْجَبَارِ مَعَ ذَلِكَ كَيْسَمَعُو
 أَكَلَهُ بَعْضُ الصُّوفِيَّةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ
 مِنْ أَنَّ الْعَاعِلَ وَالْحَدَّ لَيْسَ الْأَهُوَ
 وَأَنَّ لَا تَأْتِي الْقُدْرَةُ الْعَبْدَ فِي الْأَفْعَالِ
 أَصْلًا وَأَنَّ حَرَكَاتِهِ بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ
 الْجِبَادَاتِ بَلْ وَجُودَ الْعَبْدِ ذَاتًا وَ
 صِفَةً كَسَرَابٍ يَقْبَعُ بِحَسْبِهَا الظَّاهِرُ
 مَلَهُ أَحْتَى إِذْ لَجَلَهُ لَا كَمْ يَجِدُ شَيْئًا
 وَوَجَدَ اللَّهُ عِندَهُ وَأَمْثَالُ هَذَا الْكَلَامِ
 إِزْدَادَهُمْ جُرْأَتَهُ عَلَى الْمَدَّاهِنِ وَالْهَلَاكِ
 فِي الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ فَتَقُولُ فِي تَحْقِيقِ
 هَذَا الْمَقَامِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ اعْلَمُوا حَقِيقَةَ
 الْعَرَامِ إِنَّ الْاِخْتِيَارَ لَوْ لَمْ يَكُنْ ثَابِتًا
 لِلْعَبْدِ حَقِيقَةً كَمَا هُوَ مَذْهَبُ الْكَلْبِيِّ
 لَمَا نَسَبَ اللَّهُ تَعَالَى الظَّلْمَ إِلَى الْعَبْدِ
 إِذْ لَا اخْتِيَارَ لَهُمْ وَلَا تَأْتِي الْقُدْرَةُ بِهِمْ

بمذہب کلبی بلکہ مذہب جبری پس
 وہ میزند باینکہ عبد را حقیقتاً اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجہ جاز است
 و گاهی بعضی اختیار عبد قائل میشوند
 کہ مستلزم جبر است و معتدلان کلامی
 از صوفیہ اندرین مقام استماع بینامیت
 یا عمل افعال یکجہ است پس وہ برگز تا
 نیست مقدرت عبد را در افعال حرکات
 بمنزلہ حرکات جمادات است بلکہ وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین ہموار کہ پیدا روان را نشنہ آئے در توجہ
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسب
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر سازخته است مرآتشان را بر باد است
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقتہ المراد
 بدستیکہ اگر اختیار ثابت نبوے مر عبد را
 حقیقتہ چنانکہ مذہب کلبی است البتہ نسبت
 نہ نمودے حق تعالی ظلم را بعباد چہ مرایشان
 نہ اختیارسے حاصل است نہ قدرت ایشان

بہ اشارہ لا در تار
 مثل الفون کلمہ العالم
 کسب فی حقیقتہ بطور
 بے چینی کہ در افعال
 جو اللہ عزوجل در حق
 و صفتہ است مستلزم
 المستلزم جبر است
 کلمات الامریانی
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْمَعْتَدِينَ لِلْعَذَابِ
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُجَازٍ
 مَا لَكَ عَلِيمًا لِطَلَّاقِي يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمُ الشُّبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَازِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ لَيْسَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا فَرَّاقَ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ أَيُّهَا مَسْلَمٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةً لِلرَّحْمَنِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَتَمَنُّوعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْتَكَلِّ
 وَنَسَبُ الْمَنَعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا بمعنی
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لایزاله ان کل
 انهم علیما ذیل
 فیکون الذلین حادین
 ذل ذل ذل الذلین حادین
 انهم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم

در اسم
 انهم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّفِيقِ وَالرَّحِيمِ
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نِعْمِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْيَتَمُّ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَتَامَى وَخَلْفَانُ الْعُمَرِ
 الْأَصْلُ فَجَعَلَ الْوَصِيَّةَ خَلْفًا لَوَلِيِّكُمْ
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَأَنَّ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنبیت که بجهت حق تعالی تکلیف آرد
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا ندهد با حکمت او بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت او است رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف آرد است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند در نماز
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنبیت که بجهت حق تعالی تکلیف آرد

و استنبیت که بجهت حق تعالی تکلیف آرد

و استنبیت که بجهت حق تعالی تکلیف آرد

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعْدُ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِي
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ الْمَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْعُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 تَيْسُرٍ فِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مِنْهُمْ
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطَبِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 الْكَامِنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمُعَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبُرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچون
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرتین مضمی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكُفْرُ الْأَعْمَى لِلنَّاسِ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي بِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُهَا جِهَتَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكَ وَكَذَلِكَ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 اللَّهِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَهَى اللَّهُ
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِن لَّمْ يَكُنْ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 قَلْبًا أَعْتَبَارًا لَمْ أَصْلًا فَكَيْفَ يَصِحُّ لِلْحَيَّةِ
 وَالنَّقْلِيدِ فَإِنَّمَا الصَّاحِبُ لِلْحَيَّةِ وَالنَّقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الرَّافِعِيِّ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از ابراهیم و ایزاک از من رسوم نفس
 آماره و ازاله هواس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هواس نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و آسوده شود و چون هواس نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه و شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشرحی

شرح الشرح الشرحی

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاسِيَعِينَ
 فَلَمَّا آتَتْ مَرْصِدَ الظَّالِمِ نَجَّيْبٍ لِعَسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرْصِدُ الظَّالِمِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعَسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُؤُوسِ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَتَرْفَعُ هِيَ جَسَدًا هَيَّوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جِسْمَ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعَسْرِ
 دَلِيلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعَسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَةُ انْتَهَى الْعَسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفٍ فَاحْتَلَمْنَا أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِن لَكُنْ كَيْفَ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيْفِ بَعْدَ
 فَلَا اغْتِبَارًا كَمَا أَصْلًا فَكَيْفَ يَتَعَيَّلُ الْحُجَّةُ
 وَالْتَقْلِيدُ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ الْحُجَّةُ وَالْتَقْلِيدُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوفِيَّةِ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوس آن وارد شده است
 پس هوس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوس نفس پس باندازه عسر هوس نفس موجود
 دانسته شود و چون هوس نفس با کلمه نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نداند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در معرفت
 در معرفت

در معرفت
 در معرفت

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقیة الخلائع مع الشريعة
 ناشیه عن سقیم فی الحال مفضل فیہ
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبالجملة خلاف الشريعة دليل
 الزندقه وعلاوة الإمام غایة ما فی
 الباب ان الصوفی لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 فی غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي ان يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فان كاهن الشكاري
 يجعل ويصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلائع با شریعت ناشیه است
 از سقیم حال و احتمالاً بل در نه مخالف
 شریعت حقه اصلاً نمی بود باجملة
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت ایما و غایة ما فی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشیه ادا کشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا حمد باشم صد و ریانت در بیان طریقے کہ حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا متحمل میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجاب
 و متفک است العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش آزا در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و بر آستوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطکانه از ان و بر طه گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطکانه
 اعلم ان الله یخبر ما انا للهذ اومکانت الیه تدرک لولا ان هکذا ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصوت بیچونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یخبر الحق و هو
 یهدی الی صراط مستقیم و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند ائشال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالَ الْأَخْتِاطِ بآید و است که روح هر چند نسبت با عالم بیچون است
 اما نظریه بیچون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 بیچون حقیقی که چون را بوسه اصداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از آوازم مکان می باید کرد و بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و بر آستوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطکانه از ان و بر طه گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطکانه اعلم ان الله یخبر ما انا للهذ اومکانت الیه تدرک لولا ان هکذا ان الله و چون روح لامکانی است و بصوت بیچونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یخبر الحق و هو یهدی الی صراط مستقیم و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند ائشال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالَ الْأَخْتِاطِ بآید و است که روح هر چند نسبت با عالم بیچون است اما نظریه بیچون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات بیچون حقیقی که چون را بوسه اصداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از آوازم مکان می باید کرد و بعد از آن

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریعہ نعمت و نیکتہ اولاً و آخراً او الصلوة والسلام و العقیة علی رسولہ من بعدک و علی
 الہ الاکابر

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِاَمَلِهَا مَا دَاكِرًا لِّهَا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنیست واقع شود و در نتیجه خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 از لی جل سخط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کانی ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یشاء و اگر مریدان کانی ایشان بے توسط پیر کامل مکمل شوار
 است پیر باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد
 گشته و سیر الی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و بر بیت ناقصان از دنیست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موسسه امامان
 در کربلا
 کربلا
 کربلا
 کربلا

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد
بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا
بشیرت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت در جوار جمع و اصل عدم
چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است
احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت
و باقی را باقی باسد بنا میگفت
مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت
علم یا باقی آن صفت پس تا چار
فناناے محمدیان آید و بقاے
ایشان اکل و ایضا عروج محمدی
چون بجایست یون است و شیون را
با عالم هیچ مناسبتی نیست
چه عالم ظل صفاتست نه ظل
شیون پس فناناے سالک شانه
مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک
و اثر او نماند و همچنین بر
تقدیر بقا تامی خود آن شان
باقی بیگردد بخلاف فانی در
صفت که تمام از خود نمے بر آید
و اثرش زایل نیگردد و چه
وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی
و جو ظل باطل نباشد و بقا با
ندره فنا است پس محمدی از
جوع بقا بشیرت این باشد و از
خوف روزه محفوظ چه او یکی
از خود برآمده است و با
وجود بقا باقی گشته درین
محل موجود صانع باشد
بخلاف در صورت فنا که خود
در اینجا بواسطه بقاے اثر
وجود سالک ممکن است از
اینجا تواند بود و احتیاطا
نیکه در میان مشایخ قدس
الله تعالی امثال حضرت در
جوار جمع و اصل عدم چه
از آن واقع است حق است
که اگر محییست محفوظ است
از خود و اول و خط است
و همچنین است احتیاطا
نیکه در زوال اثر وجود
سالک بقا از فناست او
واقع است بعضی بزوال
عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را
جانزند است تا اند حق
درین باب نیز تفصیل است
اگر محییست عین و اثر هر
دو که میسازد و غیر او را
اثر زوال نمے شود چه
صفت که اصل اوست باقی
است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا
و تبقیه است باید است
که مراد از زوال عین و
اثر زوال شهودیست
وجودی چه قول بزوال
وجودی مستلزم الحاد و
زدنقه است و جماعه ازین
طائفه زوال وجودی تصور
کرده اند از زوال اثر
ممکن گریختند و آن را
الحاد و زندقه دانستند
و لکن ما سحقت باعد که
بیست حجاست که با
وجود قول بزوال
وجودی بزوال عین نیز
قائل گشته اند چه حکم
بزوال عین وجود در
رنگ حکم بزوال اثر
مستلزم الحاد و زندقه
است با جمله زوال
وجودی در عین و اثر
محالست و شهودی همه
دو ممکن بلکه واقع
لیکن مخصوص محمدی
مشرب است پس محمدیان
تمام از قلب می آیند
و بقلوب

می پیوندند از تعقلب احوال از اندوخته زینت با سواسه بالکلیه ^{مردود و دیگر از چون وجود و آثار دیگر} است و تعقلب احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و تعقلب احوال از شش متوخر حقیقت با سوسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین است بقایان مرتبه پر تحمیل فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب سایر آفتابه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار ^{منازل سلوک} جذب به حاصل میشود و بعضی را به تنازل سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب میباید راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچنان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحث وجود و ماندن آن اراعه و سرمان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است و سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین ^{منتهیان} را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن راه بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این جذب جذب بر سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد از سیر فی اللذات نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از تعقلب احوال
 سه در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آن ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است بقایان مرتبه پر تحمیل فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب سایر آفتابه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار منازل سلوک جذب به حاصل میشود و بعضی را به تنازل سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب میباید راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچنان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحث وجود و ماندن آن اراعه و سرمان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است و سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن راه بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این جذب جذب بر سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد از سیر فی اللذات نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصی بجهت جمال آفتاب در خروج را
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در خروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب و عالمتر است بکالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاضلتر است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود و فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی کفیلی است
 انحر الکلاد و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 انفس الکیابیه و کل جمیع الکیابیه و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة

سعد بن ابی وقاص
 را به صلوات انبیاست
 از تجلیات هجرت
 طے در تمام فضیلت
 کل انبیا از درجه
 بالاتر از صلوات
 و استیجاب

کتابت در این
 در تمام فضیلت
 کل انبیا از درجه
 بالاتر از صلوات
 و استیجاب

و الشهداء
مکتوب و وصیة مناد و هشتم
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی نزلت فتنایمنا بعبه سید
 المرسلین و حسبنا منی الکتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و التلاک علی من مع
 بنیان الضلالة و ترعه اعلام الهدایة و علی الیه الأبرار و خصیه الاختیار باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**